

## کشتار جمهوری اسلامی در کردستان

30 سال قبل در بامداد 28 مرداد با اعدام 11 نفر از پایه آغاز شد. خاطراتی تلخ از ۵۸ اعدامی سال 1358 بدست خلخال!



بقیه در صفحه 7

## خواستگاری

جهان زنان



یادواره ای از تابستان شصت و هفت:

## خواستگاری

بقیه در صفحه 12

م - پیوند

تلاشی مجدد برای تثبیت چند همسری مردان و خانه نشین کردن زنان

بقیه در صفحه 6

سیماریاحی

اعلامیه هیئت اجرایی سازمان

به مناسبت بیست و دومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی تنها محکوم کردن قتل عام تابستان ۶۷ کافی نیست، باید جنایت کاران به پای میز محاکمه کشانده شوند!

بقیه در صفحه 2

انتقال تجربیات خلق های جهان :

\* - چگونه کودتای نظامی هندوراس موجب

تولد سازمان "مقاومت فمینیستی" شد!

بقیه در صفحه 4

ترجمه از آده ارفع- نوشته ادلای کاریاس

\* - مبارزه کارگران آفریقای جنوبی در مرحله ای جدید!

بقیه در صفحه 3

روبن مارکاریان

\* - انقلاب فرهنگی " دوم، سند ورشکستگی حاکمیت دین بر آموزش

بقیه در صفحه 9

\* - اعتراض معلمان اخراجی باید مورد حمایت قرار گیرد

بقیه در صفحه 10

ارژنگ بامشاد

\* - افزایش نابرابری های اجتماعی،

سقوط سطح بهداشت و کاهش متوسط عمر! بقیه در صفحه 6

\* - اهمیت پیکار مشترک و هماهنگ علیه دستگاه ولایت

بهرروز نظری

بقیه در صفحه 11

\* - دعوت به وحدت طلبی رهبر نظام،

نمایشی از عجز رژیم ولایت فقیه! بقیه در صفحه 8

\* - تعلیق مرتضوی کافی نیست؛

رهبران نظام باید پاسخگو باشند و محاکمه شوند!

از یوسف لنگرودی

بقیه در صفحه 11

کره زمین ،

امانتی نزد ما برای نسل بعد

سوسیالیست ها و تلاش برای بهتر کردن وضعیت محیط زیست

صادق افروز

بقیه در صفحه 9

## به مناسبت بیست و دومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی تنها محکوم کردن قتل عام تابستان ۶۷ کافی نیست، باید جنایت کاران به پای میز محاکمه کشانده شوند!

در تابستان ۱۳۶۷، به دستور مستقیم خمینی، قتل عام جنایت کارانه هزاران زندانی سیاسی انجام گرفت. این جنایت هولناک، اوج یک دهه کشتار دگراندیشان بود. موج کشتاری که با تیرباران بدون محاکمه سران حکومت شاهی در مدرسه علوی آغاز شد؛ با فرمان حمله به کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸ و بر پائی بیدادگاه های صحرانی و کشتار مردم کرد ادامه یافت؛ مبارزین ترکمن صحرا را از دم تیغ گذراند. گردانندگان این ماشین جنهمی کشتار جمهوری اسلامی، خرداد خونین ۱۳۶۰ را سازماندهی کردند و سیاست اعدام و تمام گش کردن زخمی ها را در پیش گرفتند و در زندان هایشان در تمامی سال های بعد، جوانان این مرز و بوم را به جوخه های اعدام سپردند. بدیگر سخن، قتل عام هولناک زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، نه نقطه آغاز، که پایان یک دهه خونین بود. از آن پس جنایت کاران اسلامی با سیاست حساب شده ای، چنان وانمود کردند که رفت اسلامی دارند؛ به زندانیان مرخصی میدهند؛ امکان تماس با دنیای بیرون برای زندانیان وجود دارد؛ زندانیان بیمار از امکانات بهداشتی و درمانی لازم برخوردارند. اما این رُست به اصطلاح رونفاهه، تنها برای فریب افکار عمومی سازمان داده شده بود. همان زمان، در زندان های مخفی وزارت اطلاعات و سپاه ده ها مبارز و انقلابی در زیر شکنجه های قرون وسطائی شیبید شدند. در زندان های بلوچستان و خوزستان و کردستان، با بیرحمی تمام جوانان را به جوخه های دار می آویختند. قتل های زنجیره ای پنهان تمام دهه هفتاد را در بر می گرفت. آنچه بعدها به عنوان قتل های زنجیره ای افشاء شد، تنها گوشه کوچکی از جنایات سازمان یافته وزارت اطلاعات در نابودی مخالفین بود. هم زمان با سازماندهی قتل های زنجیره ای پنهان در داخل کشور، سیاست فعال ترور فعالین سیاسی در خارج از کشور نیز با قساوتی تمام دنبال می شد. در یک سال گذشته نیز که جنبش مردمی زمین زیر پای جنایت کاران دستگاه ولایت را به لرزه درآورده است، آن خوی وحشیانه و ددمنشانه؛ دوباره عریانتر وارد عمل شده است. همین خوی جنایت کارانه است که ندا ها و سپهراب ها را به گلوله می بندد؛ جوانان معترض را از بالای پل به پائین پرتاب می کند؛ زنان و مردان این مرز و بوم را در خیابان با ماشین له و لورده می کند، در زندان با "جسم سخت" زندانیان را به شهادت می رساند؛ به زندانیان اسیر تجاوز جنسی کرده و گاه اجسادشان را نیز می سوزاند. این نیز تمام ماجرا نیست، دادگاه های شرع خود را دوباره و چند باره به کار می اندازد، و به دگراندیشان معترض، که حتی اقدامی غیرقانونی نیز انجام نداده اند، حکم محاربه می دهند و آن ها را به چوبه های دار می آویزد.

جنایت تابستان ۶۷، از آن رو قساوت حکومت اسلامی را برجسته تر نشان می دهد، که در آن دگراندیش گشی سازمان یافته، حتی به جریاناتی که وفاداری خود به قانون اساسی جمهوری اسلامی را اعلام کرده بودند نیز رحم نکرده و هزاران نفر از وایستگان سازمانی آن جریانات را ددمنشانه حلق آویز کردند. جنایت تابستان ۶۷، هم چنین از آن رو جوهر ددمنشانه حاکمیت دین را برجسته تر می سازد که زندانیان سیاسی را نه بخاطر پرونده های سیاسی شان، بلکه صرفاً به دلیل اعتقاداتشان قتل عام کردند. مثلث مرگ، از پرونده زندانیان سیاسی محکوم شده که دوران محکومیت خود را سپری می کردند، سؤال نمی کرد، با چند پرسش، اعتقادات آن ها را واری می نمود و فرمان قتل می داد. این جنایت آن چنان دهشتناک، ضدانسانی و تبه کارانه بود که با اعتراض قائم مقام رهبری، حسین علی منتظری روبرو شد و او در اعتراض به این جنایت، عطای ولایت را به لقایش بخشید و خاطرات و اظهارنظرهایش سندی شد بر این کشتار بربرمنشانه. اما اعدام دگراندیشان در جمهوری اسلامی امر نا شناخته ای نیست. اعدام صداها تن از بهائیان، خود گواه روشنی در این زمینه است. آن ها را نه به اتهام فعالیت سیاسی، بلکه به دلیل داشتن عقیده ای دیگر، مدام در این کشور دستگیر می کنند و به جوخه های اعدام می سپارند. همین سیاست دگراندیش گشی سازمان یافته است که قتل های زنجیره ای را سازمان می دهد و جان انسان های بیگناه را می گیرد و در خارج از کشور نیز حریم سیاسی دیگر کشورها را زیر پا گذاشته و دست به ترورهای سازمان یافته می زند.

سازمان ما ضمن حمایت کامل از همه اکسیون های گوناگونی که در خارج از کشور برای آزادی زندانیان سیاسی، برای جلوگیری از اجرای احکام رذیلاانه اعدام؛ برای لغو احکام غیرانسانی سنگسار در جریان است، تاکید می کند که زمان آن فرارسیده تا با جلب حمایت افکار عمومی مترقی مردم جهان، برای تشکیل یک دادگاه بین المللی برای محاکمه جنایت کاران اسلامی تلاش کرد.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

هیئت اجرایی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

هشتم شهریور ۱۳۸۹ - ۳۰ اگوست ۲۰۱۰

**\* پیوندها \***

سردبیر نشریه : منصور نجفی  
[mansour.nadjifi@telia.com](mailto:mansour.nadjifi@telia.com)  
 تلفن، فاکس ایمیل و روابط عمومی سازمان  
 0049-69-50699530  
 فاکس 0049-69-95219010  
[public@rahekarqar.net](http://public@rahekarqar.net)  
 سایت راه کارگر  
[www.rahekarqar.net](http://www.rahekarqar.net)  
[orwi-info@rahekarqar.net](mailto:orwi-info@rahekarqar.net)  
 سایت خبری راه کارگر  
<http://rahekarqar.wordpress.com>  
 سایت اتحاد چپ کارگری  
[www.etehadchap.org](http://www.etehadchap.org)  
 سایت رادیو صدای کارگران ایران  
[www.sedayekargar.com](http://www.sedayekargar.com)  
 نشر بیدار  
[www.nashrebidar.com](http://www.nashrebidar.com)  
 نشریه انگلیسی ایران بولتن  
[www.iran-bulletin.org](http://www.iran-bulletin.org)  
 توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند .

## انتقال تجربیات خلق های جهان :

### مبارزه کارگران آفریقای جنوبی در مرحله ای جدید!

روبن مارکاریان

مبارزه کارگران بخش خدمات عمومی آفریقای جنوبی در دو هفته اخیر و بویژه در ده روز اخیر اوج بی سابقه ای گرفته است. اکثریت عظیم کارگران این بخش که شامل یک میلیون سیصد هزار نفر می باشند در حرکات اعتصابی، تظاهرات خیابانی و سایر اقدامات اعتراضی فعالانه شرکت کرده اند. درخواست آنها شامل افزایش دستمزد به میزان 6.8 درصد و نیز پرداخت 1000 راند (معادل 136 دلار آمریکا) کمک هزینه مسکن است. این اعتصاب، بخش بهداشت و درمان، "آموزش" و "خدمات عمومی" این کشور را به تعطیلی کشانده است. در بخش بهداشت و درمان تنها خدمات بسیار ضروری ارائه می شود و اتحادیه ها منتظر پاسخ دولت برای درخواست هایشان هستند. دولت در مذاکرات خود با افزایش هفت درصدی دستمزدها و نیز پرداخت 700 راند (معادل 96 دلار) موافقت کرده است اما اتحادیه های بخش خدمات درخواست های خود را حداقل میزان قابل قبول قلمداد کرده اند.

اتحادیه های بخش "بهداشت و درمان" و "آموزش" دو اتحادیه مهم از ده ها اتحادیه تشکیل دهنده "کوستاتو" (کنگره اتحادیه کارگری آفریقای جنوبی) هستند که اکثر کارگران متشکل در بخش های خدمات، صنعت و معدن آفریقای جنوبی را در صفوف خود جای داده و در مبارزه علیه آپارتاید و ساقط کردن رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی نقش تعیین کننده ای داشته است. (1)

"کنگره ملی آفریقای جنوبی"، "حزب کمونیست آفریقای جنوبی" و "کوستاتو" (کنگره اتحادیه های کارگران آفریقای جنوبی) ستون های اصلی مبارزه علیه رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی بودند. رژیم تبعیض نژادی حاکم بر آفریقای جنوبی رژیمی بشدت سرکوبگر و کارگرسنیز بود که هر نشانه از تشکلهای کارگری را با خشن ترین اشکال ممکن سرکوب می کرد. با این وصف کارگران آفریقای جنوبی در روند مبارزه طولانی خود علیه رژیم آپارتاید اتحادیه های کارگری خود را بدون توجه به باید و نبایدهای رژیم آپارتاید به وجود آورده و اتحادیه های کارگری ثبت نشده را به مثابه یک واقعیت عملا" موجود به رژیم آپارتاید تحمیل کردند. "کوستاتو" در سال 1985 پس از چهار سال مباحثه میان اتحادیه های ضدتبعیض نژادی، ضدتبعیض جنسی و طرفدار آفریقای جنوبی آزاد و دمکراتیک، تشکیل شد. "کوستاتو" پس از تشکیل از طریق اعتصابات کارگری گسترده و هماهنگ و فرارویاندن آنها به اعتصابات عمومی، آفریقای جنوبی را عملا" غیرقابل حکومت ساخته و بدین ترتیب نقش تعیین کننده ای در زیرکشیین رژیم آپارتاید ایفاء کرد. "کوستاتو" که در اوائل تاسیس خود نیم میلیون کارگر را در 33 اتحادیه متحد کرده بود اکنون تعداد اعضایش را به 2 میلیون نفر رسانده است.

سقوط رژیم آپارتاید و به قدرت رسیدن "کنگره ملی آفریقا" انتظارات زیادی در میان طبقه کارگر و تهیدستان آفریقای جنوبی برای بهبود شرایط زندگی و رهایی از فقر و تنگ دستی به وجود آورد. آنها انتظار داشتند که ثروت های عظیمی که قبلا" طبقه سرمایه دار سفید پوست نصیب خود می کرد در خدمت بنای یک جامعه آزاد و عادلانه قرار داده شود. (2) اما آن چه در دهه پس از سقوط رژیم آپارتاید روی داد ادغام نخبگان و فرادستان سیاه پوست در نظام حاکم و مبدل شدن آنها به طبقه مسلط اقتصادی بود. از پی چنین تحولی بود که دولت آفریقای جنوبی سیاست های مرسوم نئولیبرالی را اتخاذ کرده و به دست رهبران "کنگره ملی آفریقا" به اجرا نهاد. این سمت گیری موجب نارضایتی عمومی و بسیار وسیع طبقه کارگر و تهیدستان آفریقای جنوبی شد.

"زوما" رئیس جمهور کنونی که در مخالفت با این نوع سیاست ها و وعده حمایت از درخواست های کارگران و تهیدستان و مطالبات آنها، رهبری "کنگره ملی آفریقا" و از آن طریق ریاست جمهوری را به دست گرفت پس از تثبیت موقعیت خود پا در همان مسیر نئولیبرالیسم نهاد. (3) برگزاری جام جهانی فوتبال در آفریقای جنوبی و مخارج عظیم آن که 5 میلیارد دلار ارزیابی می شود نارضایتی ها را از "زوما" و سیاست های دولت، به اوج خود رساند. آن هم در شرایطی که "فیفا" و انحصارات برگزار کننده جام جهانی، 4 میلیارد دلار سود خالص بدون پرداخت مالیات بجیب زدند. برخی از پروژه های پرخرج دولت نیز که سر به میلیاردهای دلار می زند و عملا" نفعش تنها به ثروتمندان و نوکیسگان می رسد نیز مزید بر علت شده و اعتراضات گسترده ای برانگیخت.

عوامل یاد شده، زمینه ساز حرکات کارگری اخیر است که با اعتصابات کارگران بخش صنایع برق در دوره جام جهانی شروع شد. آنها توانستند با

تهدید به قطع برق در زمان برگزاری جام جهانی درخواست های خود را برای افزایش دستمزد تحمیل کنند. (4) کارگران بخش خدمات اکنون به مبارزه برخاسته اند و "کوستاتو" اعلام کرده است که در صورتی که دولت به درخواست های بخش خدمات پاسخ مثبت ندهد (5) بخش صنعت و معدن نیز به این اعتصاب خواهد پیوست. "واوی" دبیر کل "کوستاتو" اعلام کرد که اگر تا اوائل سپتامبر دولت به درخواست های بخش خدمات پاسخ مثبت ندهد "کوستاتو" اقتصاد آفریقای جنوبی را خواهد خواباند. او همچنین اعلام کرد که همه اتحادیه های وابسته به "کوستاتو" اختطاری به کارفرمایان و مسئولان خود ارائه دهند مبنی بر این که اگر درخواست های بخش خدمات برسمیت شناخته نشوند آنها نیز به این اعتصاب خواهند پیوست. "واوی" در عین حال اعلام کرد که آنها با توجه به سیاست های دولت بهائتلاف درازمدت سه گانه پایان خواهند داد. اظهارات "واوی" انعکاس نارضایتی عمیق طبقه کارگر آفریقای جنوبی از سیاست های دولت می باشد. این موضع گیری اگر قطعیت پیدا کند در عین حال نشان دهنده استقلال "کوستاتو" از "کنگره ملی آفریقا" و "حزب کمونیست آفریقای جنوبی" یعنی دو متحدی خواهد بود که چند دهه در پیکار مشترک علیه آپارتاید شرکت کرده اند.

"حزب کمونیست آفریقای جنوبی"، در این میان، در وضعیت دو گانه ای قرار گرفته است. "زوما" دو نفر از اعضای حزب را وارد کابینه خود نموده و به این ترتیب حزب را به گروگان سیاست های دولت و دنبالچه نسخه های نئولیبرالی مبدل کرده است. در جریان تکوین اعتصابات بخش خدمات، حزب کمونیست از طریق انتشار اطلاعیه ای از این اعتصاب و مطالبات کارگران حمایت کرد. در اطلاعیه بعدی، در زیر فشار شدید انتقادات، ضمن تاکید مجدد خود بر حقانیت اعتصاب با افراط و تفریط هائی که به اعتصاب کنندگان بخش بهداشت و خدمات نسبت داده می شود مرزبندی کرده و از ائتلاف خود با "کنگره ملی آفریقا" و ادامه این ائتلاف دفاع کرده و "کوستاتو" را نیز دعوت به ادامه این ائتلاف کرد. حزبی که مدعی طبقه کارگر است درست در اوج مبارزات کارگری بخاطر دو کرسی دولتی نتوانسته است با نارضایتی های عظیم کارگری همراه شود. این بازی یک بام و دو هوا ضربات شدیدی به اعتبار حزب، که یکی از پایه های اصلی مبارزه ضدآپارتاید در آفریقای جنوبی بوده و فعالین آن نقش مهمی در جنبش اتحادیه ای داشته اند، وارد ساخته است. (6)

مبارزه کارگران آفریقای جنوبی نشان دهنده رمز قدرت کارگران در مبارزه علیه تبعیض، استبداد و استثمار است. این تجربه موفق نشان می دهد که تشکلهای کارگری اسلحه ای برای همه فصل ها در پیکار طولانی و پر از فراز و فرود طبقه کارگر برای دست یابی به آزادی و برابری است. اتحادیه های کارگری آفریقای جنوبی، که در زیر سرکوب های سنگین رژیم آپارتاید به وجود آمده و به عملی تعیین کننده در زندگی سیاسی آفریقای جنوبی مبدل شده اند، زمانی می توانند نقش تعیین کننده در حیات سیاسی کشور ایفا کنند که این مبارزات از سطح مطالبات افزایش دستمزد فرا رونیده و متوجه پیکار علیه آپارتاید اقتصادی اجتماعی ریشه دار موجود شود. مبارزات کنونی می تواند طلایه دار چنین پیکار هائی باشد.

تردیدی نیست که این مبارزات در عین حال مایه الهام جنبش های کارگری در بسیاری از کشورها بوده و می تواند برای طبقه کارگر کشور ما نیز عناصر با ارزشی برای تجربه انوزی در بر داشته باشد.

(1) - کارزار کنونی بخش خدمات برای افزایش دستمزد محدود به اتحادیه های عضو "کوستاتو" نبوده بلکه توسط ائتلافی از همه اتحادیه های بخش خدمات سازماندهی می شود اگر چه دو اتحادیه عضو "کوستاتو" نیرومندترین اتحادیه های این ائتلاف هستند.

(2) - رژیم آپارتاید در شرایطی به پایان کار خود نزدیک شد که با سقوط اتحاد شوروی و بلوک شرق سرمایه داری احساس خطری از تغییر رژیم در آفریقای جنوبی نمی کرد. بخاطر نقش کلیدی آفریقای جنوبی در کل اقتصاد جهانی سرمایه داری قدرتمداران نظام که تا آن زمان حامی سرسخت رژیم آپارتاید بودند شرایط انتقال قدرت را به "کنگره ملی آفریقای جنوبی"، از طریق سازشی که ساختار اقتصادی اجتماعی نظام را دست نخورده باقی می گذاشت، فراهم کردند. بدین ترتیب مانع از آن شدند که تغییر تبعیض نژادی به دگرگونی های اقتصادی اجتماعی برای اکثریت مردم آفریقای جنوبی - سیاهان و رنگین پوستان- فرا رود. بدین ترتیب بود که سران "کنگره ملی آفریقا" با سیاست های نئولیبرالی "پاتک جهانی"، "صندوق بین المللی پول"، "سازمان تجارت جهانی" همراه شدند. بدین ترتیب اگر چه آپارتاید سیاسی و حقوقی در آفریقای جنوبی از بین رفت اما آپارتاید اقتصادی و

بقیه در صفحه: 8

## انتقال تجربیات خلق های جهان :

### چگونه کودتای نظامی هندوراس موجب تولد سازمان "مقاومت فمینیستی" شد!

نوشته آدلای کاریاس  
ترجمه آزاده ارفع

مثال این که کودتا دیروز به وقوع پیوست. در خانه بودم که صدای مهبلی مرا از خواب پراند. من در سال 1975 در زمان دیکتاتورها و کودتای جی ها به دنیا آمدم اما اتفاقاتی را که از آن روزها برایم تعریف می کنند بیاد نمی آورم. هنگامی که مردم صبح چشم از خواب گشودند کشورشان اشغال شده بود و رادیو و تلویزیون بطور دائم خبر تسخیر قدرت توسط نظامیان را پخش می کردند. هواپیماهای جنگی در حال چرخ در آسمان مرا دچار وحشت می کردند. بی تردید اینها خاطرات تاریخی، جمعی و ناخودآگاه است که فراتر از آن چیزهایی است که ما آنرا به شخصه تجربه کرده بودیم.

تلویزیون را فوراً روشن کردم تا از حوادث مطلع شوم. صحنه ها باورنکردنی بودند... کاخ ریاست جمهوری در اشغال ارتش قرار داشت و تلویزیون خبر رپوده شدن "مل زلیا" و انتقال اجباری به کشور کوستاریکا را پخش می کرد. روبرتو میشل اتمی، نماینده کنگره ملی، جایگزین زلیا شده و رئیس جمهور شده بود. بعد از 15 دقیقه برق هارفت و پخش برنامه های تلویزیونی ناگهان قطع شد. نمیدانستم چه بکنم. به دوستان فمینیستم زنگ زدم و پرسیدم که ما حالا چه باید بکنیم؟

"مل زلیا" برای من و خیلی های دیگر یک قهرمان نبود، روزنامه های اصلی کشور ما رابطور دائم با اخبار فساد و ناهنجاری های سیاسی دولت "مل زلیا" بمباران می کردند. آنها در عین حال به طور بدخواهانه ای همه اخبار مربوط به مزایا و دست آوردهای الحاق هندوراس به پیمان آلیا(I) را دست کاری می کردند. الحاق هندوراس به آلیا اجازه می داد که کشور ما وام هایی با شرایط مناسب و با کمک های بلاعوض دریافت کند و نفت را به عنوان وسیله سوخت با قیمت مناسب تامین کند. روزنامه های اصلی کشور همچنین افزایش شصت درصدی حداقل حقوق کارگران توسط "زلیا" را نادیده می گرفتند و این در حالی است که حقوق کارگران هندوراس در شمار پایین ترین ها در آمریکای مرکزی می باشد. آنها همچنین درباره اقدامات "زلیا" علیه دیناسورهای سرمایه، که تمامی ثروت ملی را در دست دارند سکوت اختیار می کردند. اقداماتی که به نفع اکثریت محروم جامعه بود. هنگامی که "مل زلیا" پیشنهاد رفراندوم برای برگزاری مجلس موسسان را ارائه کرد بعضی از سازمان های فمینیست و زنان تصمیم گرفتند از این پیشنهاد حمایت کنند. اگرچه در ابتدا مردم با این پیشنهاد با سوء ظن برخورد می کردند اما "مل زلیا" موفق شد حمایت بخش وسیعی از جنبش توده ای را بدست آورد. برگزاری مجلس موسسان برای جنبش های توده ای یک فرصت تاریخی برای به رسمیت شناخته شدن درخواست هایشان بود.

در کشور ما پیشینه ای برای یک اتحاد میان بخشی از جنبش فمینیستی و رئیس جمهوری، که پیشنهاد دهنده رفراندوم برای برگزاری مجلس موسسان بود، وجود داشت. این پیشینه تاریخی به قرار زیر بود : در آپریل 2009 گروه های مذهبی بنیادگرا موفق شدند که رای مجلس ملی را در ممنوع کردن استفاده از قرص های ضد حاملگی اضطراری (اسی پی) به دست آورده و این ممنوعیت را به تصویب مجلس برسانند. این ممنوعیت در حالی انجام می شد که از سال 1992 استفاده از این قرص ها در کشور قانونی شده بود. فمینیست ها با رئیس جمهور مذاکره کرده و یک پیمان سیاسی با وی منعقد کردند. از پی این توافق "زلیا" در نوزدهم ماه مه قانون ممنوعیت استفاده از "قرص های ضد حاملگی اضطراری" را وتو نمود. یکی از اولین اقدامات مجلس بعد از کودتا و نصب رئیس جمهور جدید، بجای رئیس جمهور منتخب، ممنوع کردن قانون استفاده و توزیع این قرص ها بود.

در 28 ژوئن حضور نظامیان در خیابان ها و در کاخ ریاست جمهوری نشان دهنده خطرناک بودن اوضاع و برگشت کشور به زندگی در دوره کودتا بود. در چنین شرایطی صبح خیلی زود فمینیست ها در برابر ساختمان ریاست جمهوری تجمع کردند. ما از مناطق گوناگون آمده و در این تجمع بهم پیوسته بودیم. چهره های ما بیان گر ترس و تحقیری بود که به ما روا شده بود. یادم هست که یکی از خواهران پلاکاردی را همراهش آورده بود که بر روی آن نوشته شده بود "فمینیست ها در مقاومت!" این اولین بار بود که ما خودمان را به این نام اسم گذاری می کردیم. بدین ترتیب در آن تجمع، در میان دود آتش و صیفر پرتاب گلوله ها، جنبش ما متولد شد.

بعد از کودتا و در اولین فرصت سازمان های فمینیستی و گروه های وسیعی از جنبش زنان با هم ملاقات کرده، در باره وضعیت کشور به بحث نشستند و در باره فعالیت های آینده خود برنامه ریزی نمودند. برای اولین بار بعد از مدت طولانی موفق شدیم کنار هم نشستند و با هم صحبت کنیم و آن هم در

باره مسائلی که برای مدت های طولانی از برنامه ما حذف و به فراموشی سپرده شده بود. تقریباً همیشه بعد از هر راه پیمایی ما با شور و هیجان با هم ملاقات می کردیم. خوشحال و سرشار از انرژی و پراز قدرتی که از خیابان ها گرفته بودیم. بوی دود و گاز اشک آور می دادیم در حالی که آثار زخم های درگیری بر چهره های ما نقش بسته بود. این ملاقات ها مکانی بود که درکنار هم می ایستادیم، همدیگر را در آغوش می گرفتیم و به خودمان آرامش می دادیم. این تجمع ما همچنین مکانی برای بررسی و تجزیه و تحلیل اوضاع سیاسی کشور بود.

به جرئت می توانم بگویم که فمینیسم از اولین جنبش های اجتماعی بود که تلاش میکرد با تامل به تحلیل وقایع بپردازد. ما تلاش کردیم دانش جمعی تولید کنیم. دانشی که مبتنی بر تجارب اعضای قدیمی و دیدگاه ها و انرژی زنان جوان شرکت کننده در جنبش بود. رفقای ما در آمریکای مرکزی، جنوبی و شمالی نیز از اولین روزهای کودتا از ما حمایت کرده و برای رسیدن به اهدافمان پیوسته به ما یاری رساندند.

#### آن چه را انجام داده ایم

در اولین روزهای پس از کودتا درخواست بلاواسطه و فوری ما متوقف کردن سرکوب نظامیان و برگشت به شرایط قانونیت قبل از کودتا بود. امری که مشوق و هدایت کننده ما برای پیوستن به این مبارزه بود. اما از آغاز این مبارزه ما متوجه شدیم که اکنون زمان آن است که درخواست های خودمان را طرح کنیم و مرزهای برنامه فمینیستی مان را گسترش دهیم. در خیابان ها پرچم رنگی مارا که با آرزوهایمان نقاشی و بر آنها آمیزه ای از پروانه ها، زنان و گل ها نقش بسته بود، می شد دید. "تگوسی گالپا" (پایتخت هندوراس) و شهرهای دیگر پر از دیوار نوشته های ما شدند. شعارهای ما ... "است ها از زنان و دموکراسی، کوتاه"، "در جایی که ستم باشد انقلاب خواهد شد"، "توقف کشتار زنان"، "خشونت علیه همجنس گرایان زن باید متوقف شود"، "آزادی سقط جنین" ... در تظاهرات ها شنیده می شد. زمانی که ما تظاهرات می کردیم هزاران نفر از مردم هندوراس درخواست های خود را برای صلح، آزادی، برابری، دموکراسی و قانون مطرح می کردند.

نمی توانیم انکار کنیم که پیشنهادات ما اغلب در جنبش مقاومت پذیرفته نمی شد. در هندوراس، مثل اکثر کشورهای آمریکای لاتین، جنبش فمینیستی در اواسط دهه 80 از یک گسست رادیکال و دردناک از جنبش چپ و سایر جنبش های اجتماعی ظهور کرد. فمینیسم، با برنامه رهایی بخش خود تلاش کرد که رابطه قدرت میان دو جنس را تغییر دهد. امری که مستلزم کاهش بخشی از قدرت اقتصادی و سیاسی مردان بوده و در عین حال موجب ایجاد شکاف میان فمینیسم و دیگر جنبش های اجتماعی می شد. در هندوراس پیش داورهای، تبعیض جنسی و سنت های مردسالارانه زن سبزی به ویژه در نسل های قدیمی همچنان وجود دارد. ماجرا همانطور است که در دهه 70 و 80 بود. به ما گفته می شد که مطالبات مان را به "بعد" موکول کرده و فعالیت های مان را، حول مبارزه ای که اکنون عمده است، یعنی "مبارزه با نظامیان و دیکتاتوری" متمرکز کنیم.

این دیدگاه در میان جنبش های اجتماعی و جنبش عمومی زنان سطره داشته و به طور دائم در عمل و اندیشه آنها بازتولید می شود. فمینیست ها متهم می شوند که به مسائل دیگر بی توجه بوده و بطور اخص فقط به مسائل زنان در عرصه هایی مانند اقتصاد، حقوق، حق داشتن زمین، اشتغال، مسکن، نحوه توزیع منابع موجود در جامعه می پردازند. از سوی دیگر میان ما فمینیست ها و سایر زنان متشکل (در خارج از جنبش فمینیستی) مسائلی وجود دارد؛ نظیر مبارزه قدرت، تلاش برای برقرار کردن نوعی رابطه عمودی با ما و کنترل دادن جنبش زنان به مثابه یک نیروی حمایت کننده. وجود این مسائل مانع از انتقال و پایه ریزی پروژه مشترک سیاسی میان ما شده است. امری که در صورت تحقق می تواند ما را تقویت کرده و اجازه دهد که از هم دیگر بیاموزیم.

ما از همان آغاز صراحت دادیم که مطالبات مان غیرقابل مذاکره می باشد زیرا این درخواست ها مانند سایر درخواست های جنبش مهم بوده و نمی توان آنها را به تعویق انداخت. این رویکرد ما یکی از نتایج کودتا بود. ما گفتن و اقدامات مان را رادیکالیزه کردیم؛ آری، ما ترس مان را کنار گذاشتیم.

قبلاً فکر می کردیم که باید با برخی از درخواست هایمان، به ویژه مطالباتی که مربوط بودند به حقوق برابری دوجنس و از جمله حق تولید مثل است با حزم و احتیاط برخورد کنیم. این مطالبات هم در جامعه و هم توسط دولت مورد انکار قرار گرفته بودند. اما کودتا مسائل را دگرگون کرد. ما متوجه شدیم که دیگر نمی توانیم بیش از این منتظر بمانیم و اکنون زمان مبارزه برای هر آن چه که به آن باور داریم، فرا رسیده است. ما اکنون در یک موقعیت تعیین کننده در تاریخ جنبش فمینیستی کشورمان قرار داریم. زمان آن فرا رسیده که سدهای قدیمی را در هم شکسته، اشکال جدیدی از ارتباطات را که سازنده تر و برابری طلب باشند جستجو کرده و برای برنامه های فمینیست مان امکانات را گسترش دهیم. ما می دانیم که در جنبش عمومی مقاومت با مقاومت مواجه خواهیم شد. اما اکنون دوره ای است که هندوراس در حال نگرگونی است. آری اکنون زمانی است که ما باید دریابیم که جامعه در نقطه عطف مهمی قرار دارد و ما باید از این فرصت ها بیشترین بهره برداری را بکنیم.

صورت مسئله روشن است: در این دوره سخت، ما پیشنهادات مان را در مقابل جنبش عمومی زنان و سایر جنبش های اجتماعی قرار داده ایم، فمینیست ها در جنبش

مقاومت حضور و نفوذ کلام قوی تری پیدا کرده اند و علاوه بر آن در جنبش عمومی ضداستبدادی متشکل در "جبهه ملی برای مقاومت مردمی" آگاهی به ضرورت توجه به مطالبات زنان در حال ارتقاء می باشد.

باب این مباحثات باید در جنبش های فمینیستی و اجتماعی سایر کشورها نیز گشوده شود. آمادگی برای چنین مباحثه ای موجب می شود که ما خودمان را در بستر فرآیند تری مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و نشان دهیم که چگونه تجارب و کارهایی که انجام داده ایم به دگرگونی های جهانی و گرایش های سیاسی جاری پیوند دارد. کودتا ما را شوک زده کرد ، باعث شد که خودمان را از نو در بایبیم ، و اقدامات مان را در راستای جدیدی قرار دهیم. کودتا باعث شد که ما به قاره آمریکا به صورت یک مجموعه نگاه کنیم و به هوادانی که در سایر کشورها به قوع می پیوندند، حساس شویم.

### فمینیست ها در دفاع از حقوق بشر

از زمان وقوع کودتا به این سو یکی از وظایف اصلی ما جمع آوری اطلاعاتی از نقض حقوق بشر بوسیله دولت کودتا بویژه سرکوب های اعمال شده علیه زنان، بوده است. گزارش های سازمان های گوناگون حقوق بشر نشان داده است که در طی سرکوب ها، 86 نفر را ترور کرده اند اگرچه تخمین زده می شود که تعداد کسانی که ترور شده اند بیشتر از این تعداد باشد. بین چهار تا شش هزار نفر در تظاهرات و باخاطر عدم رعایت منع عبور و مرور دستگیر شده اند . حداقل 222 نفر از فعالین جنبش مقاومت به اتهام جنایت، تروریسم، تحریک و تخریب اموال عمومی به دادگاه های سیاسی سپرده شده اند. هزاران نفر از زنان و مردان مورد تهدید، آزار و پی گرد قرار گرفته اند و حتی از مشاغل خود برکنار شده اند مانند عزل سه قاضی در ماه مه گذشته، عزل یک کلانتر و نیز یک دادستان از آن جمله اند.

آزادی بیان نیز از کودتا به این سو نقض شده است که نشانه آن اعمال خشونت فوق العاد شدید بوسیله نظامیان و قوای پلیس علیه اعضای جنبش مقاومت می باشد. نقض آزادی ها موجب شد هزاران نفر از مردم در تظاهرات زخمی گردند، روزنامه نگاران مخالف دولت کودتا، ترور شوند و برنامه های رادیو های مقاومت متوقف و یا تعطیل شوند.

در گزارش " نقض حقوق بشر زنان پس از کودتا در هندوراس" که بوسیله ما انتشار یافته است ، موارد مشخص نقض حقوق بشر را مستند کرده ایم. در گزارش ترور سیاسی هفت زن از جنبش مقاومت به دلایل سیاسی ، ترور 20 نفر از اعضای جامعه دگرپاشان جنسی ( ال . گ . ت . ت . ب ) (2) در جریان منع عبور و مرور انعکاس یافته است. فرامین این ترور ها توسط دولت کودتا صادر شده که ممنوعیت آزادی مسافرت و اجتماعات را مقرر کرده بود. فقدان امنیت عمومی که وجه مشخصه دوره پس از کودتا می باشد منجر به افزایش زن کشی در کشور شده است. در سال 2009 موارد گزارش شده زن کشی 212 مورد بود که در مقایسه با سالهای قبل افزایش قابل توجهی نشان میدهد.

سرکوب علیه زنان آشکارا پایه جنسیتی و سکسی دارد. این امر بازتاب آشکار تبعیض جنسی و فقدان احترام به پیکر و کرامت انسانی زن را به نمایش می گذارد. به موازات برجسته شدن مداخله و نقش ما در جنبش مقاومت خشونت سیاسی علیه زنان افزایش می یابد که خود در حکم تنبیه زنان است که چرا ما به عنوان زن از حق اعتراض انسانی استفاده کرده ایم. بدون شک خشونت برانگیخته شده علیه زنان بازتاب تنفر پسرالارانه ای است که متوجه زنان بوده و بدن ما زنان را به میدان جنگ و بیستر اعمال این نوع خشونت مبدل ساخته است. حداقل دوازده زن از جنبش مقاومت قربانی سوءاستفاده جنسی پلیس و سربازان ارتش شده اند. از هر ده زن دو زن اعلام کرده اند که در جریان و پس از تظاهرات مورد تعرض جنسی قرار گرفته اند.

در نوامبر سال 2009 ما این گزارش را به "کمیسون حقوق بشر کشور های آمریکائی" ارائه داده و جامعه بین المللی را از موقعیت وحشتناک نقض حقوق بشر ، زنان ، در هندوراس ، مطلع ساختیم. ما همچنین از طریق انتشار بولتن ها ، بیانیه ها ، هشدار های بین المللی شرایط کشور و بویژه وضعیت زنان را منعکس کرده ایم. فمینیست ها در فعالیت های دفاع و پیش برد حقوق بشر ، افشاء سوء استفاده ها از طریق نهادهائی مانند "جبهه وکلای علیه کودتا" و "پلاتفرم حقوق بشر در هندوراس" شرکت دارند. همراه نهادهای یاد شده، ما مصیبت های موجود در کشور را مستند نموده و در برابر " دادگاه عالی قضایی" و " اداره کل دادستانی کشور" قرار داده ایم اگرچه این نهادها شریک جرم در نقض حقوق بشر در کشور بوده و موجب شده اند تا پس از کو دتای 28 ژوئن خاطیان حقوق بشر از مجازات معاف شوند.

در هماهنگی با دیگر نهادها ، ما 42 شکایت در ارتباط با نقض حقوق بشر به " اداره کل دادستانی" ارائه کرده ایم و علاوه بر آن، اعتراض به 43 حکم بازداشت، 26 حکم احضار و توقیف افراد، ده مورد اقدامات مغایر قانون اساسی در 25 نوامبر از سوی ما به اداره دادستانی ارائه شده است. اما تا زمان تنظیم این نوشته حتی یک مورد از این شکایات قانونی ما در روند بررسی قضائی قرار نگرفته است. این شکایات با اصولاً مورد بررسی قرار نگرفته و یا تحقیقات مربوط به آنها هرگز انجام نشده است. همین امر خود به تنهایی نشان دهنده فقدان شدید حفاظ قانونی کسانی است که از نقض حقوق بشر در رنج هستند. درست برعکس ، می توان مشاهده کرد که چگونه همین سیستم قضایی با سرعت غیرقابل تصویری احکام معافیت از مجازات کودتاجیان را صادر کرده و قوانین و فرامینی در حفظ و حمایت از آنها را به تصویب می رساند.

من باید اذعان کنم که برای خیلی از ما واژه " حقوق بشر" حالا معنی جدیدی دارد. قبل از کودتا برای ما این واژه مترادف با موضع آبکی برخی از سازمان های بین المللی بود که اغلب در میان سخنان خود به این واژه اشاره ای هم می کردند بدون آن که تلاش کنند تا دولت ها و ادار به رعایت و احترام به حقوق بشر شوند. اما در این دوره بسیار تاریک و پر از وحشت "حقوق بشر" به ابزار کار ما مبدل شد. بدین ترتیب "حقوق بشر" به مثابه بخشی از زبان مشترک به ما کمک کرد تا همه اتفاقاتی

را که در هندوراس به وقوع می پیوست به اطلاع افکار عمومی در سراسر جهان برسانیم.

از کودتا به این سو ، کلمه "دموکراسی" و "شهروندی" معنای جدیدی پیدا کرده است. دست یابی به شهروندی کامل و فعال برای زنان همیشه بخشی از درخواست های ما بوده است. اما تاریخ سیاست خشونت، کودتا و نظامی گری ( در قرن بیستم ، هندوراس هفت کودتا را تجربه کرد و بیش از چهار سال زیر یوغ دیکتاتوری نظامی بوده است) ما را به این نتیجه رساند که با دموکراسی نی که ما داشتیم- برگزاری انتخابات کمابیش آزاد هر چهار سال یک بار، تصویب قوانینی که شرکت 30 درصد از زنان را در سمت هائی که از طریق انتخابات گزین می شوند تضمین می کرد، مجدداً مورد بازبینی قرار دهیم. ما به محدودیت های دموکراسی و سیستم سیاسی خود آگاه بودیم اما به نحوی از انحاء آنها به معیاری برای آمل ما مبدل شده بود. با کودتا ترک ما از دموکراسی نیز دچار دگرگونی شد و ما شروع به بازاندیشی در باره مفهوم دموکراسی کردیم.

حالا برای ما روشن است که ما یک طبقه سیاسی و ثروتمند داریم، که بوسیله نیرو های راست بین المللی و گروه های قدرت نیم کره ( آمریکای شمالی ) حمایت می شوند. آنها با همه توان خود تلاش خواهند کرد تا مانع آن دگرگونی هائی شوند که می خواهد ساختار اجتماعی و قدرت در هندوراس را، به مثابه یکی از فقیرترین ملت ها در قاره آمریکا، تغییر دهد. همه اتفاقاتی که به وقوع پیوست به ما نشان داده که دموکراسی ما شکننده بوده و ما نیاز به کار و فعالیت بیشتر برای آن چنان نظام سیاسی نی داریم که جنبش های اجتماعی در آن صدا، رای، حضور و سهمی در قدرت داشته باشند...

### ما چه می خواهیم

اگر چه در جنبش مقاومت ما درک روشنی از اهداف ما ن داریم با این وصف سولات زیادی در برابر ما قرار دارد. ما چگونه قادر خواهیم بود که ترور و نقض حقوق بشر را متوقف کنیم؟ چگونه می توانیم پایداری جنبش را که در جریان مبارزه بطور خودبخودی متولد شد برای دوره ای طولانی تضمین کنیم؟ چگونه می توانیم انسجام بیشتری را در صفوف" جبهه ملی برای مقاومت توده ای" که پس از کودتا شکل گرفته و پلاتفرم آن همه جنبش ها را به هم پیوند می دهد، ایجاد کنیم؟ با در نظر داشتن شرایط جاری پیش بینی آینده کشور چندان آسان نیست. سرکوب و ترور دولتی ادامه دارد و بنابر یکی از آخرین گزارش ها منتشر شده در کشور از زمانی که به په لوبو به قدرت چنگ انداخته 707 مورد نقض حقوق بشر ثبت شده است ، 53 مورد بازداشت غیر قانونی صورت گرفته، 23 منطقه و محله ای که به عنوان مراکز جنبش مقاومت قلمداد شده اند بوسیله نیروهای امنیتی مورد تهاجم قرار گرفته اند و بالاخره 28 عضو جنبش مقاومت در چهار ماه گذشته بوسیله رژیم کشته شده اند.

رهبران جنبش مقاومت مورد تهدید و تهاجم قرار گرفته اند. بسیاری ناچار شده اند محل زندگی خود را تغییر دهند و با کشور را باخاطر حفظ جان خود ترک کنند. اکنون استراتژی مقاومت به قرار زیر است: 1- تقویت جنبش 2- برگزاری مجلس موسسان 3- پیش نویس پیشنهادی برای بنای یک دولت جدید و یک نوع جدید مشارکت سیاسی و 4- بنای شهروندی که بتواند بیشتر مداخله گر و فعال باشد. در این فرایند، فمینیست ها فشار می آورند تا در مواد قانون اساسی و در متن سایر قوانین اصلاحاتی ایجاد شده و مقرراتی که شامل اصل برابری و تسلی میان دو جنس است به مثابه شالوده سیاسی حاکمیت قانون قرار گیرد. ما برای دگرگونی دولت، برای الغاء ارتش و جدایی دین از دولت مبارزه می کنیم. "موسسه ملی زنان" که بعد از کودتا به محافظه کار ترین نیروها متحد شد باید بازسازی شده و با دست آورد هائی که در عرصه حقوق بشر به سختی بدست آمده، همراه شود.

ما برای نوع جدیدی از مشارکت سیاسی مبارزه می کنیم. نوعی از مشارکت که دسترسی به مشاغل ادارات عمومی را برای زنان ممکن کرده و آنها را به بخشی از روند سیاسی برای دگرگونی کشور مبدل می سازد. بویژه دولتی از نظر ما باید منعکس کننده چشم انداز تسلاوی جنسی در همه برنامه ها و پروژه ها باشد به طوری که زنان بتوانند در توزیع عادلانه همه منابع کشور سهیم شوند.

شناخت و اعمال آزاده حقوق جنسی و تولید مثل ما به مثابه زن امروز بیش از همیشه باید به کانون مرکزی نبرد ما زنان باشد. ما حق آزادی انتخاب برای بارداری، داوطلبانه بودن داشتن فرزند، حق سقط جنین ، تنوع جنسی و لغو قوانینی که محدودیت استفاده از قرص های جلوگیری از حاملگی اضطراری را مقرر می کند، پیشنهاد و برای آن مبارزه می کنیم . ما درخواست می کنیم که دولت درمواد درسی و برنامه های آموزشی در مدارس ، کالج ها و دانشگاه ها اصلاحاتی انجام داده و دوره هائی را درباره حقوق زنان بویژه در باره " حق زندگی بدون خشونت" و "حقوق جنسیتی و تولید مثل زنان" وارد برنامه آموزشی کند.

ما می گوئیم خشونت علیه زنان "دیگر هم است". ما درخواست می کنیم که در دولت جدیدی که خواهان آن هستیم در همه برنامه های عمومی و دولتی تدابیری برای متوقف کردن کشتن زنان و همچنین ممنوعیت خشونت علیه زنان و دختران در همه تجلیات آن، به اجرا گذاشته شود.

این مبارزه ما است. به گفته " بلانکا گویفارو" شاعر هندوراسی" هنگامی که ما ستم را استنمام می کنیم زنان ستارگان نورانی و سوزان هستند ". فمینیست ها در مقاومت در 28 ژوئن در روز وحشتناک کودتای نظامی متولد شدند، از آن پس ما هر روز همراه سایر مردم هندوراس که فریاد می زنند "بی عدالتی کافی است" در خیابان ها بوده ایم .

ما می دانیم که مسیر پیش رو بسیار طولانی و سخت خواهد بود ولی چه باک که در جستجوی عدالت و با اعتقاد به این که می توانیم دنیا و کشور دیگری بنا کنیم که در بقیه در صفحه 8:

## افزایش نابرابری های اجتماعی،

## سقوط سطح بهداشت و کاهش متوسط عمر!

بهر روز نظری

یکی از تازه ترین گزارشات در باره آمار مرگ و میر در تهران نشان میدهد که در سال ۱۳۸۸ نزدیک به ۵۰ هزار مرگ در سازمان بهداشت زهرا به ثبت رسید. بر اساس این گزارش میانگین سنی فوت شدگان ۴۹ سال بوده است. گزارش دیگری از آمار سال ۱۳۸۸ حاکی است که از بین ۹۵۵ هزار نوزاد ۵۴۰ هزار نفر آنها مشکل دهان و دندان، ۳۰ هزار نفر مشکل بینایی، ۱۱ هزار نفر مشکل "دید رنگی یا کوررنگی"، ۱۶ هزار نفر اختلال شنوایی و ۶۰ هزار نفر مشکل پوست و مو داشتند. فقر، بیکاری، فشارهای اجتماعی و آلودگی محیط زیست، سطح زندگی، سلامت و جان ایرانیان را در معرض خطر هر چه بیشتر قرار داده است.

۴۰ میلیون نفر در ایران، بنا به گزارش مرکز آمار ایران، در زیر خط فقر به سر میبرند. بحران اقتصادی، رشد بیکاری و تورم، و سیاستهای دولت اسلامی باعث خارج شدن بخش هر چه بزرگتری از بازار کار از حوزه رسمی به غیر رسمی، و بی پناهی و بی حقی مطلق بخش قابل توجهی از نیروی کار در ایران شده که از دسترسی به خدمات اجتماعی از جمله بیمه و حق بازنشستگی محروم اند. این عوامل، در کنار بحران زیر ساختی و بویژه آب، برق و فاضلاب، خصوصی کردن بهداشت و درمان، حذف یارانهها و کمبود نیروی انسانی، نظام بهداشتی در ایران را به یکی از نابرابرترین نمونهها در دنیا تبدیل کرده است. نگاهی کوتاه به برخی از جنبهها و آمار نظام بهداشتی در ایران این واقعیت دردناک را بهتر نشان میدهد.

با وجود اینکه بیش از ۹۰ درصد از مردم ایران به آب نوشیدنی دسترسی دارند، مشکل شبکه فاضلاب و تصفیه آب همچنان از مهمترین مشکلات زیرساختی و بهداشتی ایران است. آلودگی هوا در ایران و بویژه تهران در افزایش بیماریهای قلبی، تنفسی و پوستی نقش غیر قابل انکاری بازی کرده است. آلودگی آب و هوا از یکطرف و فقدان نظارت بر شرایط تولید و واردات کالا از طرف دیگر، بیماریهای ناشی از مصرف کالاهای آلوده و از جمله گوشت، برنج و سبزیجات را بطرز چشمگیری گسترش داده اند.

در کنار اینها باید به آمار دیگر نیز توجه کرد. ایران در لیست درصد معطادان به تریاک در دنیا مقام اول را دارد، و بیش از ۱۲ میلیون نفر در ایران سیگار میکشند. سازمان بهداشت جهانی نظام بهداشتی ایران را از بین ۱۹۰ کشور عضو این سازمان در رتبه ۱۲۰ قرار داده است. ایران اما زمانی که به بودجه نظامی می‌رسد در مقام بیست و چهارم، و در لیست وارد کنندگان اسلحه مقام هفتم را دارد. در ایران برای هر ۱۰۰،۰۰۰ نفر تنها ۵ دکتر، ۷ پرستار، و ۱۷ تخت بیمارستان وجود دارد.

فشارهای جسمی و روانی ناشی از فقر، بیکاری و فقدان آزادیهای سیاسی از یکسو، و تخریب زیر ساختهای اجتماعی از جمله بهداشت و شیوع بیماریهای ناشی از آلودگی آب، هوا و مواد غذایی از سوی دیگر، دست بدست هم داده و سلامت و جان اکثریت عظیم مردم ایران را تهدید میکنند. خصوصی کردن نظام درمانی و بهداشتی ایران و تلاش دولت برای تبدیل کردن هر چه بیشتر خدمات بهداشتی به یک کالای سود آور، بدون تردید به ابعاد فاجعه کنونی می‌افزاید.

یکی از شاخصهای فقر عدم دسترسی به کالاهای حیاتی از جمله دارو است. در ایران زیر چکمه دولت اسلامی مردم در حدود ۷۰ درصد هزینه داروهای حیاتی را از جیب خود پرداخت میکنند. رسوایی بهداشت اسلامی دستگاه ولایی آنچنان عیان شده که حتی مقامات رژیم هم ناگزیر به اعتراف به ناعادلانه بودن سیستم فعلی شده اند. بعنوان مثال امیدوار رضایی، عضو کمیسیون بهداشت مجلس گفته است که "بر اساس آخرین اعلام سازمان بهداشت جهانی رتبه ایران از نظر شاخص مشارکت عادلانه مردم در هزینههای سلامت در حدود ۱۰ سال پیش ۱۱۲ بود که به نظر من با توجه به روند نامناسب دهه اخیر اکنون افت کرده و باید از این نظر در رده ۱۱۸ تا ۱۲۰ در بین ۱۹۱ کشور دنیا باشیم و روند رو به بهبودی نداشته‌ایم." محمد علی فرزین، مدیر برنامه فقرزدایی و طرح های توسعه برنامه عمران سازمان ملل متحد نیز هشدار داده است که با به اجرا در آمدن طرح هدفمند کردن یارانه ها هزینه‌ای که مردم برای سلامت و بهداشت می‌پردازند از ۶۵ درصد به ۸۰ درصد خواهد رسید.

حقیقت این است که فشار فقر و بیکاری بر شانه محرومترین و مظلومترین مردم ایران سنگینی می‌کند. بیماریهای ناشی از سوء تغذیه، بیماریهای قلبی، پوستی، پوکی استخوان و غیره بویژه در میان لایه‌هایی بیداد میکنند که توانایی پرداخت هزینه معالجه و دارو و بیمارستان را ندارند. دولت اسلامی نه تنها با تبدیل کردن زندگی مردم ایران به جهنم، سلامت جسمی و روانی آنان را بیش از هر زمان دیگری به خطر انداخته، بلکه با خصوصی کردن نظام بهداشتی ایران امکان دسترسی قربانیان خود به دارو و دکتر را هر چه ناممکن تر کرده است. معالجه سادترین بیماریها در نظام ولایی نه یک حق مسلم انسانی که یک کالای لوکس غیر قابل خرید است. خصوصی کردن بهداشت در ایران در عین حال با بالا بردن درصد هزینه درمان در سبد مصرف خانواده ها، اکثریت عظیم جمعیت مردم را بیش از پیش به زیر خط فقر میبرد.

کاملاً روشن است که بالا رفتن هزینه بهداشت و درمان در شرایطی که قدرت خرید مردم بخاطر بیکاری و دستمزد های ناچیز و حذف یارانه‌ها پائین آمده است، بخش

اعظم درآمد کارگران و زحمتکشان ایران را می‌بلعد و بودجه آنان را برای مسکن، غذا، تحصیل و تفریح بشدت کاهش میدهد.

خصوصی کردن نظام بهداشتی اما به شکل دیگری نیز با جان مردم ایران بازی می‌کند. اولویت یک نظام بهداشتی خصوصی نه بیماران بلکه افزایش سود است و درست در همین راستا است که دولت تلاش کرده تا با واگذار کردن خدمات پرستاری به بخش خصوصی دست بیمارستانهای خصوصی و دولتی را برای کاهش هزینه نیروی انسانی و افزایش سود باز کنند. این اقدام نه تنها به کاهش تعداد پرستاران و افزایش فشار کار بر آنان، بلکه به گسترش بی امانی شغلی در بخش بهداشت و درمان و کاهش قدرت چانه زنی کارگران مراکز درمانی - بهداشتی برای بهبود خدمات و شرایط کاری خواهد انجامید.

نظام ولایی باعث و بانی فاجعه نظام بهداشتی ایران است. این نظام با حمله به بدبختترین نیازهای مردم، با لگندمال کردن امنیت اجتماعی آنان، با حمله به سفره خالی آنان، سلامت اکثریت عظیم جمیت ایران را به خطر انداخته است. همین نظام در عین حال قدرت خرید و دسترسی مردم به سادترین خدمات بهداشتی را بشدت محدود کرده است. 25 اگوست 2009

### تلاشی مجدد برای تثبیت چند همسری مردان و خانه نشین کردن زنان

سیما ریاحی

مطرح شدن لایحه به اصطلاح حمایت از خانواده در صحن علنی مجلس شورای اسلامی در هفته گذشته، واکنش های گوناگونی را برانگیخته است .

لایحه حمایت از خانواده سه سال پیش به پیشنهاد قوم قضائیه تهیه و در هیئت دولت نهم تصویب و به مجلس هفتم ارائه شد. مجلس نهم کلیات این لایحه را در ۱۹ شهریور سال ۱۳۸۷ تصویب کرد اما پس از آن دو ماده ۲۳ و ۲۵ که توسط دولت به این لایحه اضافه شد ، با مخالفت های بسیاری ، رویبرو شد.

در یک سال گذشته، دولت اسلامی تلاش گسترده ای بکار گرفته است تا تمامی فعالین جنبش زنان و تشکل ها و محافل مدافع حقوق زنان را در هم بشکند. بخش وسیعی از این فعالین، در زندان های جمهوری اسلامی اسپرند. بخش دیگری به مهاجرت اجباری کشانده شده اند. و آن ها که، نه در زندانند و نه در تبعید، در چنان شرایط سرکوبگرانه ای قرار گرفته اند که امکان مبارزات گسترده، از آنها سلب شده است. طرح مجدد لایحه حمایت از خانواده در شرایط کنونی، تلاشی است از سوی محافظه کاران و مدافعان دین، تا از این شرایط سیاسی اجابت شده، بهره برداری کنند.

در چنین شرایط سرکوبگرانه ای ، دولتمردان جمهوری اسلامی فرصت را غنیمت شمرده اند تا بتوانند برنامه های دینی خود را به لباس قانون مژین کنند. سرکوبگران جمهوری اسلامی که در یک سال گذشته با جنبش پرتوان زنان رویبرو بوده اند و ظرفیت های گسترده آن را دیده اند، به این نتیجه رسیده اند که باید به کمک قانون، دستاوردهای مبارزات زنان را باز پس بگیرند. کار به جانی رسیده است که آخوند احمد خاتمی در سخنانی، زنان را، حتی در خانه خودشان، از دیدن مسابقات کشتی و شنا منع کرده و آن را حرام دانسته است. و بعید هم نیست که بخواهند در حریم خصوصی مردم هم دخالت کنند.

از سوی دیگر، حکام اسلامی و بویژه آنان که منتظر ظهور امام زمان هستند، بر این اعتقادند که باید قوانین شرع را انطور که در اسلام آمده به اجرا در آورد. در قوانین اسلامی، زن، جنس دوم است. وظیفه زن خانه داری، شوهرداری، بچه داری و تامین آسایش همه جانبه مرد است. در همین رابطه زهره الهیان عضو فراسکیون زنان مجلس ضمن حمایت از تصویب لایحه حمایت از خانواده گفت: «زنان نباید مجبور شوند برای کسب درآمد از محیط خانواده و فرزندان خود دور شوند و در محیط هایی که مناسب شان آنها نیست حضور یابند.» او ادامه داد: « دولت و مجلس باید به کار خانگی زنان توجه ویژه ای داشته باشند.» بنابراین اجرای قوانین اسلامی در مورد خانواده، تلاشی است برای خانه نشین کردن زنان.

خانه نشین کردن زنان، تنها هدف این لایحه قانونی نیست، بلکه بازتر کردن دست مردان برای چند همسری، انگیزه دیگر این لایحه هست. در فقه اسلامی، چند همسری امر پذیرفته شده ای است. پاسخ خمینی به سوال اورینا فالچی خبرنگار و نویسنده ایتالیایی در باره چندهمسری در تاریخ دوم مهر ۱۳۵۸ بسیار گویاست خمینی می گوید: «قانون اینکه یک مرد بتواند با چهار زن ازدواج کند، قانونی است خیلی مترقی و برای خوبی زن‌ها نوشته شده است. به خاطر اینکه تعداد زن‌ها از مردها خیلی بیشتر است. مونث بیشتر از منکر متولد می‌شود. در جنگ‌ها، مردان بیشتر از زنان کشته می‌دهند. یک زن احتیاج به یک مرد دارد. پس باید چه کار کرد که در این دنیا زنان بیشتر از مردان هستند؟ آیا شما ترجیح می‌دهید که زنان اضافی برونند و فاحشه شوند؟ و یا اینکه با یک مرد که چند زن دارد، ازدواج کنند؟ به نظر من صحیح نیست که زن‌های تنها، فاحشه شوند...»

تعرض همه جانبه رژیم اسلامی به شخصیت زن در جامعه، امری نیست که بتوان به راحتی پذیرفت. اگر در مقابل این تعرض، مقاومتی شکل نگیرد، تمامی قوانین شرع اسلامی مو به مو بر جامعه تحمیل می‌شوند. قوانینی که اساساً بر تحقیر زن استوار است. تسلط دین بر جامعه، حاکمیت دین بر مراکز آموزشی و ادغام دین در دولت، اصلی ترین مشکل جامعه است. بدون جدایی دین از دولت و ایجاد دولتی سکولار که دین را امر شخصی شهروندان باند، نمی توان در هیچ عرصه ای دست به پیشروی با ثباتی زد. سوم شهریور ۱۳۸۹- ۲۵ اگوست ۲۰۱

## کشتار جمهوری اسلامی در کردستان

30 سال قبل در بامداد 28 مرداد با اعدام 11 نفر از پایه آغاز شد.

خاطراتی تلخ از ۵۸ اعدامی سال 1358 بدست خلخال!

مادرم گریه کن بر مزارم زار

که اینک زاری رواست،

فراوان گریه کن مادرم،

سرشک خونینت بچاست \*

به آقای خلیل بهرامی خبر داده شده بود که یک قاضی (صادق خلخال) - که از دوستانش بود-، خیال دارد کردها را در سالن انتظار فرودگاه سنندج- مرکز کردستان- محاکمه کند. در فرودگاه، وقتی که 10 مرد دستبند به دست روی نیمکت چوبی در برابر صادق خلخال نشستند، آقای رزمی آماده، بیرون دادگاه صحرایی ایستاده بود. نفر یازدهم مجروح بود و کنار در وی برانکاردی قرار داشت.

آقای بهرامی در یادآوری خاطراتش میگوید، قاضی عمامه اش را برداشت. کفشاش را درآورد. پایش را روی صندلی گذاشت. از پشت عینک زندانیان را برانداز کرد و نامشان را پرسید. قاضی اتهامات انتسابی متهمان را [چنین] برشمرد: قاچاق اسلحه، تحریک به شورش و قتل.



بهرامی میگوید:

«هیچ مدرکی ارائه نشد. همه‌اش حدس و گمان بود.» پس از نزدیک به 30 دقیقه، خلخال یازده مرد را «مفسد فی الارض» اعلام کرد. چند نفری گریستند. بهرامی همکارش، رزمی را فراخواند. «این شانس رزمی بود که آن روز با من آن جا بود.» هر دو میگویند، این جمع از کنار 30 کارگر فرودگاه گذشت. جلوی همه رزمی میرفت. هر دو میگویند، در عقب، علی کریمی بود، یکی از محافظان شخصی قاضی، با کفشهای سفید، شلوار سفید، پیراهن سفید، عینک آفتابی و جلد تپانچه کمربند. پس از تقریباً 100 متر، یک مأمور، محکومان به مرگ را روی یک زمین خاکی از حرکت بازداشت. همه اعدام کنندگان به جز یک نفر دور سرشان چغیه بستند. چهره‌های شیعیان و چشمان کردها اکنون پنهان شده بود.

به گفته دو خبرنگار، آقای کریمی از زندانیان خواست آخرین وصیت خود را بکنند. مردها چیزی نگفتند، همه ساکت بودند به جز یک نفر. [آن] عیسی بیروالی [بود] که به گفته بهرامی، برای نجات خود گریه میکرد. او ساندویچ‌فروشی بود که عضو هیچ حزب سیاسی نبود فقط یک تفنگ داشت و متهم به قتل شده بود. رزمی میگوید: «او ترسیده بود. نمیتوانست بایستد» سربازان از یکی از زندانیان خواستند تا او را نگاه دارد. اولین نفر سمت راست، ناصر سلیمی کارمند اداره بهداشت سنندج، دست راستش را روی سینه‌اش گذاشت. دستش باندپیچی شده بود. به گزارش روزنامه های آن زمان، در یک جنگ خیابانی مجروح شده بود. در برابر او تنها سرباز بدون چغیه، سلسلس را بالا برد.

سربازان به کریمی چشم دوختند. محافظ شخصی قاضی اسلحه‌اش را از جلدش بیرون آورد. عکاس میگوید، همه نمرده بودند. محافظ روی احسن ناهید، زندانی خوابیده روی برانکارد (دانشجوی پلی تکنیک)، خم شد و یک گلوله به سرش شلیک کرد. رزمی دوربینش را قاپد. کریمی به سوی بعدی رفت و به سوش شلیک کرد. دو خبرنگار میگویند، او همین طور پیش میرفت - یک گلوله برای هر نفر (تلاش برای یافتن کریمی ناموفق بوده است).

جمیل نوره یکی از زندانیان نجات یافته آنروزها که قبل از اعدام با احسن ناهید در اسارت بوده در خاطرات خود (خاطرات یک شاهد زنده برای ثبت در تاریخ) چگونگی زخمی شدن احسن ناهید که بر برانکاردی در روز پنجم شهریور تیرباران شد را در یکی از سایت‌های اینترنتی انتشار داده است. جمیل نوره علت زخمی شدن وی را تیراندازی پاسداران مراقب در حین انتقال به زندان ذکر کرده است.

جمیل در نقل خاطرات خویش همچنین مینویسد که شه‌ریار، برادر کوچکتر احسن ناهید، (دانشجوی سال دوم پزشکی) و یکی از دوستانش بنام جمیل یخچالی، که هر دو جز اعدام شدگان سنندج هستند در یک اقدام حماسی باوجود نجات از مهلکه بخاطر احسن خود را دوباره تسلیم می کنند.

جمیل از قول احسن تعریف می کند که با وجود زخم ران و خون ریزی به فرار ادامه داده و در یک مزرعه خود را زیر شیدرهای آن مزرعه مخفی می کند. پاسدارها به مکانی که در آن مخفی شده بودند، رسیده ... ادامه این نقل قول از

زبان احسن: "انها از ما میخواستند که خود را تحویل دهیم و ترسی [هم از ما] نداشتند، چون اطمینان داشتند که ما اسلحه نداریم. من هیچگونه حرکتی نمیکردم، گرمای زیاد زیر شیدر [ها] هم مرا آزار میداد و [هم] بی نهایت طاقت فرسا بود، بخصوص درد رانم آنرا ده چندان میکرد. جاشها [جاش یا کره خر- اصطلاحی برای خائنین در زبان کردی است - پاسداران کرد] مشغول زیر و رو کردن شیدرها بودند تا به شیدری که روی من بود رسیدند. آنرا کنار زده و مرا از زیر آن بیرون آوردند.

شه‌ریار و جمیل با دیدن این صحنه، یعنی اسیر شدن من، از جایی که خود را مخفی کرده بودند، بیرون آمدند و خود را تسلیم کردند. آنها میتوانستند فرار کنند و خود را از این مخمسه نجات دهند، اما دست به این عمل نزدند. معلوم بود که نمیخواستند که من را تنها بگذارند. آنها را کتف بسته و من را با کمک عوامل رژیم به پاسگاه بازگردانند، بلافاصله ما را به سنندج انتقال دادند. من را برای «معالجه» به پادگان سنندج آوردند."

جمیل نوره در ادامه خاطرات خویش مینویسد:

"حدود ساعت یک بعداز ظهر هنوز جو سکوت بر بازداشتگاه سایه افکنده و بی‌خوابی دیشب و نگرانی از محاکمات فرمایشی فضای زندان را کسل کننده تر کرده بود. زندانیان هر چند نفر در گوشه‌ای با همدیگر صحبت میکردند. ساعت 2 تا 3 بعد از ظهر، صدای باز شدن در اطاق بازداشتگاه سکوت را در هم شکست. پاسداری وسط در ایستاد. او کاغذی در دست داشت و از ماخواست توجه کنیم. ما ساکت و گوش به زنگ بودیم. گفت: «این اسامی را که میخوانم خود را آماده کنید!» و پاسدار نام 11 تن از اعدامیهای سنندج را از جمله احسن و شه‌ریار ناهید را از لیستش میخواند..."

اعدام 11 نفر از اهالی شهرستان پاوه، ساعت ۲ و ۴۰ دقیقه بامداد ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸ در زندان دیزل آباد کرمانشاه:

1- عبدالله نوری 2- هوشنگ عزیزی 3- محمد محمودی 4- یداله محمودی 5- حسین شیبانی 6- هرمز گرجی بیانی 7- مظفر قحاحی 8- محمد عزنی 9- محمد عزیزی 10- اذرنوش مهدویان 11- اصغر بهبود  
اسامی ۷ تن دیگر از اعدام شدگان پاوه بامداد روز 1358/5/29، در محوطه زندان دیزل آباد کرمانشاه:

1- حاجی افراسیاب 2- عبدالوهاب ملك شاهی 3- عمادالدین ناصری  
4- عبدالکریم کریمی 5- محمد نقشبندی - عزیز مراد 7- مراد ذوالفقاری  
9- احمد نفر در شهر مریوان، ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه ۳ شهریورماه ۱۳۵۸:  
1- حسین مصطفی سلطانی 2- امین مصطفی سلطانی 3- احمد پیرخضری (کارمند بیماران) 4- حسین پیرخضری (معلم) 5- فایق عزیزی (عضو شورای شهر مریوان) 6- علی داستان (پیشمرگه) 7- بهمن اخضری (پزشک و فیلمبردار) 8- جلال نسیمی 9- احمد قادرزاده اهل روستای دره تقی.  
اعدام ۱۱ تن در شهرستان سنندج روز ۵ شهریور ۱۳۵۸ ساعت ۵ بعداز ظهر ۲ تن از آنها مجروح بودند (احسن ناهید از ناحیه ران پا، با استفاده از برانکارد و ناصر سلیمی، از ناحیه دست راست).

1- احسن ناهید 2- شه‌ریار ناهید 3- جمیل یخچالی 4- ناصر سلیمی  
5- عبدالله فولادی 6- مظفر نیازمند 7- سیروس منوچهری 8- اصغر مبصری  
9- مظفر رحیمی 10- عیسی بیروالی 11- عطا زندی .  
اعدام ۲۰ نفر در شهرستان سقز ساعت ۷ بامداد ۶ شهریور ۱۳۵۸:  
1- احمد سعیدی 2- قادر بهار 3- محمد بابامیری 4- رسول امینی 5- ناجی خورشیدی 6- کریم رضائی 7- انور اردلان 8- سیف اله فیضی  
9- علی فخرایی 10- عبدالله بهرامی 11- سیدحسن احدی 12- محمد درویش  
نفرهای 13- کریم شیرینی 14- ابوبکر حمیدی 1- احمد مقدم  
16- جلیل جمالزاده 17- کشی زاده 18- محمد غفاری 19- خاطر خطیبی 20- ناصر حدادی.

سقز - خلیل بهرامی - خبرنگار اعزامی اطلاعات به کردستان آیت الله خلخال، دیروز وارد سقز شد و در محل تیپ سقز دادگاه صحرایی خود را برای رسیدگی به پرونده‌های دستگیرشدگانی که در حوادث سقز دست داشتند و حمله به تیپ سقز و به گردانهایی که از سنندج و کرمانشاه اعزام شده بودند حمله کرده بودند، تشکیل جلسه داد و به اتهامات 20 نفر افسر و درجه‌دار ژاندارمری و ارتش و غیرنظامیان این حوادث رسیدگی کرد. عده‌ای از افسران و درجه‌داران موقعی که به پادگان حمله شده بود، سرخدمت حاضر نشده بودند که در نتیجه متهم به همکاری با مهاجمان شدند.

تیرباران شدگان عبارتند از: ستوان دوم احمدسعیدی، ستوان دوم قادر بهادر، ستوان دوم قادرخطیبی، گروهیان یکم محمدامیری، گروهیان سوم وظیفه ناصر حدادی، گروهیان یکم کادر رسول امینی، گروهیان سوم محمد غفاری، گروهیان سوم ژاندارمری ناجی خورشیدی، استوار دوم ژاندارمری کریم رضایی و غیرنظامیان انور اردلان، سیف الله فیضی، علی فخرایی، عبدالله بهرامی، سید حسن احدی، محمد درویش نفرهای، کریم شیرینی، ابوبکر صمدی، احمد مقدم و جلیل جمالزاده.

حکم اعدام صبح امروز، در سقز به مرحله اجرا درآمد.

(اطلاعات 1358/6/7) و این قصه 30 سال است ادامه دارد...

\* ترجمه بی‌بی از چکامه کردی "دایه گیان" است که در آن روزهای

ماتم و غم شهریور ۵۸، خطاب به مادران کردستان، زمزمه میشد:

دایه گیان بگری له سر خاکم که وا شینم دموئ

زور بگری دایه گیان فرمئسکی خونینم دموئ

## دعوت به وحدت طلبی رهبر نظام، نمایشی از عجز رژیم ولایت فقیه!

از یوسف لنگرودی

در روزهای اخیر بحث بر سر ضرورت وحدت در رژیم ولایت فقیه بالا گرفته است. مطابق یک سنت دیرینه، از ابتدای روی کار آمدن جمهوری اسلامی، تنها در "هفته وحدت" بود که اهمیت وحدت میان جناح های حکومتی برجسته می شد و مورد تاکید قرار می گرفت. اما این بار مسایل مربوط به وحدت ناگهان به یکی از موضوعات اصلی حکومت تبدیل شد و امامان نماز جمعه در شهرها از اهمیت آن سخن گفتند و بخش های مختلف حکومتی آن را از زوایای گوناگون مورد تاکید و تفسیر قرار دادند.

حقیقت آن است که این دعوت به وحدت خامنه ای قبل از هر چیز دعوتی است از جریان های وفادار به شخص ولایت فقیه که در این اواخر بر سر هر چیزی دچار اختلاف می شوند و به جان هم می افتند. از طرح مربوط به توسعه متروی تهران تا لایحه مربوط به طرح حمایت از خانواده و طرح حذف رایانه ها و نیز کنترل و نحوه پیش برد سیاست خارجی و غیره. همه این اختلافات و بحران ها در جناح های وفادار به حکومت اسلامی در شریاطی رخ می دهد که کل رژیم با بحران و چالش های بی سابقه داخلی و خارجی روبروست: تهدید از سوی جنبش ضد استبدادی همچنان ادامه دارد؛ جنبشی که ممکن است در هر لحظه و به هر بهانه ای ارکان نظام را دوباره به لرزه در آورد و بر علیه آن خیز بردارد. کشور بر اثر ماجرای هسته ای در محاصره اقتصادی قرار دارد و شیرازه اقتصادی اش در آستانه فروپاشی است. سایه تهاجم نظامی بر علیه تاسیسات هسته ای- نظامی و زیر ساخت های اقتصادی - صنعتی سنگینی می کند. هر روزی که می گذرد، اوضاع از هر نظر بحرانی تر می شود. مجموع این شرایط فشار شدیدی را متوجه حکومت ساخته و درست به همین دلیل رهبر نظام مسئله وحدت طلبی را در دستور قرار داده است.

بی جهت نیست این وحدت طلبی بیشتر از سوی مجمع روحانیت مبارز که طرفدار رژیم ولایت فقیه است و همچنین از جانب جمعیت مؤتلفه که دل خونی از احمدی نژاد دارند، مورد استقبال قرار گرفت؛ در حالی که از جانب باند احمدی نژاد با بی اعتنایی روبرو شد. احمدی نژاد که این روزها حتی مجلس وفادار به حکومت اسلامی را تحمل نمی کند و می خواهد آن را در برابر خود دست و پا بسته ببیند، حتی نهاد های دولتی تحت کنترل خود را مزاممی در راه پیش برد سیاست ها و برنامه های خود می داند و به نظر می رسد که سیاست دولت در دولت را در پیش گرفته و در صدد به راه انداختن یک شبه کودتا در دولت خودش است. به عنوان مثال، دو روز قبل نمایندگان ویژه خود را در خاورمیانه و نقاطی دیگر منصوب کرد. با گماشتن این افراد در این سمت ها او اصلا می خواهد، زمام امور در برخی از نهاد های مهم دولتی را شخصا و بدون هیچ حلقه رابطی در دست داشته باشد. همه این ها به معنای دور زدن وزرای دولت تحت کنترل خودش است و این یعنی یک دیکتاتوری بدتر از نظام مافیایی پاکستان. در پاکستان لاقول رییس جمهور و نخست وزیر به ظاهر امر، سلسله مراتب حکومتی را تا حد ممکن رعایت می کنند و نخست وزیر سیاست های خود را نه از فراز وزارت خانه ها و وزراء بلکه از طریق آنان پیش می برد اما احمدی نژاد خیال خود و همه را راحت کرده و می خواهد نهاد های تابع خود را نیز دور بزند. به نظر می رسد که او می خواهد در حوزه خاص خودش تقریبا چیزی مشابه همان نقش خامنه ای را ایفا کند به این معنا که اگر خامنه ای در همه امور نماینده ای تام الاختیار در حکومت اسلامی از خود دارد، او نیز می خواهد در نهاد ریاست جمهوری نمایندگان ویژه در همه امور داشته باشد. طبیعی است که این رویکرد احمدی نژاد بحران و تنش در میان جناح های حکومتی وفادار به رهبر نظام را افزایش خواهد داد.

مجموع این شرایط و اختلافات بین باندهای حکومتی است که خامنه ای را واداشته تا بر مسئله وحدت تاکید کند. وحدت طلبی ای که از روی عجز و بن بست که رژیم ولایت فقیه در آن قرار گرفته، ناشی می شود و در واقع متوجه خود جناح های حکومتی و نیز بخش هایی است که هنوز به طور کامل به اصلاح طلبان نپیوسته اند. بی جهت نبود که بلافاصله "حسین شریعتمداری" نماینده رهبر نظام در روزنامه کیهان، با انتشار مقاله ای تاکید کرد که دعوت نظام به وحدت به هیچ وجه شامل موسوی و دیگر رهبران جنبش سبز نمی شود و آنان باید به عنوان "سران فتنه" در فرصت مناسب محاکمه شوند.

## بقیه: تعلیق مرتضوی کافی نیست.....

ای این همه کشتار، شکنجه و تجاوز را فراموش نکرده و در فرصت مناسب رهبران و مجریان این جنایات را به میز محاکمه خواهند کشاند، در تلاشی بی ثمر سعی دارند تا مقامات رده پایین را به عنوان عاملان این جنایت معرفی کنند.

جمهوری اسلامی در گذشته نیز که از سوی مردم تحت فشار قرار می گرفت، برخی از افراد خود را قربانی می کرد. ماجرای سعید امامی را همه به یاد دارند که در واقعه مربوط به قتل های زنجیره ای چه بلایی بر سر او و همسرش در آوردند تا خودشان را تبرئه کنند. اما با حذف شدن کسانی چون سعید امامی ها نه تنها چرخ ترور، وحشت و کشتار از حرکت باز نایستاد، بلکه بعدا شتاب هر چه بیشتری به خود گرفت.

بنابراین حالا نیز با برکناری افرادی چون سعید مرتضوی، این نظام اصلاح نخواهد شد و همان طور که تجربه نشان داده افراد دیگری برای ادامه این جنایات جایگزین خواهند شد. اما مردم برای ریشه کن کردن همه این کشتارها و سرکوب ها تنها به حذف افرادی مثل "سعید مرتضوی" رضایت نخواهند داد. آن ها سر نظام و در هم شکستن تام و کمال رژیم بی رحم ولایت فقیه و در هم شکستن ماشین سرکوب آن را می خواهند. خواسته ای که مدت هاست در سراسر ایران فریاد می شود و رهبران نظام اسلامی آن را به خوبی شنیده اند. ۹ شهریور ۱۳۸۹- ۳۱ اگوست

## بقیه: چگونه کودتای نظامی هندوراس.....

آن زنان جایگاه شایسته خود را خواهند داشت، همچنان راه مان را پی خواهیم گرفت.

آدلای کاریاس، فمینیست هندوراسی، محقق و نویسنده، عضو "فمینیست ها در مقاومت" و از همکاران سایت [www.cipamericas.org](http://www.cipamericas.org)

ترجمه از اسپانیایی توسط آنت راموس و لورا کارلسون

\*\*\*\*\*

(1) "آلیا"، "یا" آلترناتیو بولیواری برای آمریکای لاتین و منطقه کارائیب پیمانی است که به مثابه آلترناتیو در برابر "منطقه آزاد تجاری آمریکای (افتا)" به ابتکار دولت ونزوئلا به وجود آمده است. کشورهای ونزوئلا، کوبا، بولیوی، نیکاراگوئه، اکوادور، اتکوا و باربادو، دومینیک، اکوادور و سنت وینسنت و گرنادای اصلی "آلیا" هستند و کشورهای اروگوئه، پاراگوئه، هاییتی، گرانادا به عنوان ناظر در آن شرکت دارند.

(2) این جامعه ای است مربوط به دگرباشان جنسی در هندوراس.

Lesbian, gay, bisexual, and transgender (LGBT)

## بقیه: مبارزه کارگران آفریقای جنوبی در مرحله ای جدید!

اجتماعی موجود در تارپود جامعه باقی ماند. در کشوری که یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است بخشی عظیمی از جمعیت در حصار آبادها زندگی کرده و به آب آشامیدنی و سایر تسهیلات زندگی مدرن دسترسی ندارند.

(3) - عوام فریبی های پوپولیستی و ظاهر "چپ" "زوما" برای سوار شدن بر روی موج نارضایتی و کسب قدرت بود. او کسی است که مظهر سنت های شرم آور قبیله ای نظیر چندهمسری می باشد. اطرافیان او نیز و از جمله پسرش غرق در فساد و سوء استفاده از موقعیت های دولتی خود هستند.

(4) - کارگران بخش صنایع تولید برق شرکت "اسکوم" به ۹ درصد افزایش دستمزد و 1500 راند کمک هزینه مسکن دست یافتند.

(5) - یکی از عوامل محرک اعتصاب و سطح مطالبات بخش خدمات عمومی تبعیض بسیار شدیدی است که میان قشر بالای بوروکراسی دولتی و کارگران این بخش در عرصه تفاوت دستمزدها، کمک هزینه مسکن، بیمه بهداشت و درمان، عواید بازنشستگی وجود دارد.

(6) - ترور "کریس هانی" رهبر جوان و رزمنده حزب پس از پیروزی بر آپارتاید توسط دستجات ترور سفید و تغییراتی که در رهبری حزب از پی آن به وجود آمد سهم خود را در سمت گیری رفورمیستی حزب داشته است.



## "انقلاب فرهنگی" دوم، سند ورشکستگی حاکمیت دین بر آموزش

ارژنگ بامشاد

روز بیشتر رنگ می بازد و پایه های حاکمیت دین بر مراکز آموزشی را در هم می شکند. سران استبداد دینی در زیر آوار این در هم شکستن حاکمیت دین، واپسین فریادهای خود را سر می دهند.

اکنون که شکست حاکمیت دین بر مراکز آموزشی روز به روز روشن تر می شود، اکنون که بخش وسیعی از استادان، دانش آموزان و دانشجویان با برافراشتن پرچم دانش و آگاهی به جنگ خرافه ها می روند، می توان و باید به شکل گسترده تری در برابر تعرض جنید حاکمیتی دینی و سازماندهی "انقلاب فرهنگی" دوم مقاومت کرد. سازماندهی این مقاومت، باید به گونه ای باشد که امکانات دشمن در دستیابی به شبکه های دانشجویی و دانش آموزی را بسیار محدود سازد. اگر در گذشته سازمانیابی صرفاً علنی، شل و گاه تصادفی، اساس کار بود، اکنون باید بیش از گذشته به تلفیق کار علنی با فعالیت مخفی توجه داشت. حالا دیگر باید هفته های مقاومت را از میان قابل اعتمادترین نیروها سازمان داد و به شیوه های گوناگون از این هفته های مقاومت در دریای حمایت توده ای دانش آموزان و دانشجویان محافظت کرد. از این طریق است که هم می توان مقاومت مؤثری را سازمان داد؛ هم بر ادامه کاری تاکید کرد و هم با خطرات امنیتی و تعرضات فاشیستی با هویشاری روبرو شد. پنج شهریور ۱۳۸۹-۲۷ آگوست ۲۰۱۰

## کره زمین، امانتی نزد ما برای نسل بعد

سوسیالیست ها و تلاش برای بهتر کردن وضعیت محیط زیست

صادق افروز

مردم بدرستی از افزایش آلودگی ها و تولید بیش از اندازه گازهای گلخانه ای توسط کمپانی های بزرگ اظهار نگرانی می کنند. چرا دولت های بزرگ سرمایه داری علیرغم آگاهی از خطراتی که این وضعیت ایجاد کرده از ارائه راه حلی برای کاهش این آلودگی ها عاجزند؟ چرا گردهمایی هایی که توسط این دولت ها در سال های اخیر برای رسیدن به یک راه حل موثر برگزار می شود یکی پس از دیگری به شکست منجر می شوند؟ کنفرانس ها و گردهمایی های سران کشور های سرمایه داری که در حقیقت کمپانی های بزرگ چند ملیتی را نمایندگی می کنند در سه دوره گذشته در بالی و پرنان و کپنهاگ به هیچ نتیجه رضایتبخشی - که حاکی از حرکت در جهت حل موضوع آلوده شدن محیط زیست باشد - نرسیده است. اوباما رئیس جمهور کشوری که بیشتری مقدار گازهای گلخانه ای را تولید می کند، بر خلاف تمامی وعده های پیش از انتخاباتی در جهت حرکت در رفع آلودگی های زیست محیطی، هنوز پروتکل کیوتو را امضا نکرده است. این پروتکل که در سال ۱۹۹۷ پیشنهاد شد، بر آن بود که تا سال ۲۰۱۲ میزان تولید گازهای گلخانه ای به ۵۲٪ کمتر از میزانی برسد که در سال ۱۹۹۰ تولید شد.

مردمی که در شهر های مختلف بر علیه بر گزار کنندگان و شرکت کنندگان کنفرانس کپنهاگ در دسامبر ۲۰۰۹ تظاهرات کردند حق داشتند تا در مورد قرار گرفتن آینده سیاره ما در دست کسانی که دغدغه اصلی شان سود بیشتر است نگران باشند. آنان حق داشتند تا لیاقت و صلاحیت برگزار کنندگان چنین کنفرانس هایی را زیر سوال ببرند.

اگرچه کره خاکی ما در طول دوران زندگی اش دچار تغییرات و تحولات آب هوایی بسیاری شده است، ولی آنچه ما پس از انقلاب صنعتی به این سو شاهدش بوده ایم، باور نکردنی است. گاز کربنیک، متان، اکسید نیتروژن و سولفور هایدرو فلوراید به این دلیل گاز گلخانه ای نامیده می شوند که همچون گلخانه حرارت را محبوس می کند. ای گاز ها از گریختن حرارت جلوگیری می کند و موجب گرم شدن زمین می شود. میزان تولید گاز کربنیک پس از انقلاب صنعتی ۳۰ درصد اضافه شده است. در حال حاضر ایالات متحده آمریکا با داشتن تنها ۴ درصد جمعیت جهان بیش از ۲۵ درصد از کل گاز کربنیک دنیا را تولید می کند. بعد از آمریکا، چین، روسیه، ژاپن و هند به ترتیب با ۱۷، ۶، ۵ و ۴ درصد قرار دارند. منبع اصلی تولید گاز کربنیک سوخت ذغال سنگ در نیروگاه های تولید برق و وسائل نقلیه است. چنین تغییرات آب و هوایی یکی از بزرگترین فاجعه ها و خطرات برای زندگی بشر روی کره زمین است. ما در حال حاضر شاهد آن هستیم که قطعات عظیم یخ در مناطق قطبی در حال ذوب شدن هستند. این روند، بالا آمدن سطح آب دریا ها و غیر ممکن کردن زندگی در مناطق ساحلی را موجب خواهد شد.

تغییرات آب و هوایی و زیر آب رفتن بخشی از مناطق کشاورزی، سرمایه داری را تشویق خواهد کرد تا برای ایجاد زمین های کشاورزی، مناطق بیشتری از جنگل های استوایی را با سوزاندن از بین ببرد. سوزاندن درختان نه تنها موجب تولید گاز کربنیک بیشتر می شود، بلکه درختان بسیاری را که این گاز را جذب می کنند نیز از بین می برد. بقیه در صفحه ۱۰

به دنبال سخنان علی خامنه ای، رهبر رژیم اسلامی، در آستانه آغاز سال تحصیلی ۱۳۸۸، علیه تدریس علوم انسانی در دانشگاه ها و "معارض با مبانی قرآنی و دینی" دانستن آن و گله از شمار کم استادان معتقد به "جهان بینی اسلامی" و هم زمان با درخواست محمدتقی مصباح یزدی برای "انقلاب فرهنگی" در جمع هیئت رئیسه دانشگاه تربیت مدرس، موج جدید اخراج و بازنشسته کردن استادان آغاز شده است. در همین مدت کوتاه، رؤسای ۱۷ دانشگاه و مرکز آموزش عالی کنار گذاشته اند؛ به گفته مدیرکل دفتر ریاست دانشگاه تهران در تیرماه ۱۳۸۹، ۳۰ تن از استادان و اعضای هیئت های علمی بازنشسته شده اند. به این ترتیب بازنشستگی اجباری اعضای هیئت های علمی دانشگاه تهران، از اول سال تاکنون به ۸۱ نفر رسیده است. لازم به توضیح است که برخی از این استادان سابقه کمتر از ۳۰ سال خدمت در هیئت های علمی دارند و علیرغم آن بازنشسته شده اند. برکناری گسترده رؤسای دانشگاه ها و بازنشستگی اجباری اعضای هیئت های علمی، تنها اقدامات تازه وزارت علوم و آموزش عالی دولت اسلامی نیست. اخراج دانشجویان، احضار آن ها به کمیته های انضباطی، ستاره دار کردن فعالین دانشجویی، به زندان فرستادن دانشجویان مبارز، اعزام چهار هزار آخوند تحت عنوان افسران جنگ نرم به مراکز آموزشی و اعزام بسیجیان به مدارس برای نظارت بر تربیت "سربازان امام زمان"، اجباری کردن حجاب برای دختر بچه های محصل دبستان های ابتدایی و راهنمایی در برخی از شهرستان ها و تلاش برای اجرای دقیق طرح "حجاب و عفاف" در مدارس و دانشگاه ها، از دیگر تلاش های حاکمیت دینی در مراکز آموزشی است.

آنچه اکنون در سطح مدارس و دانشگاه و مراکز آموزشی کشور انجام می گیرد را باید به حق "انقلاب فرهنگی" دوم و یا به تعبیری "انقلاب فرهنگی نرم" نام نهاد. در "انقلاب فرهنگی" اول که به دستور خمینی انجام گرفت، دانشگاه ها را بالکل تعطیل کردند و ده هزار دانشجو را در زندان های اسلامی به بند کشیدند یا به جوخه های مرگ سپردند و بخش اعظم استادان را اخراج کردند. آنگاه بر پایه سیاست های فاشیستی شان دست به گزینش استادان و دانشجویان زدند. تمامی تشکل های دانشجویی را منحل کرده و تشکل های دانشجویی همسو را سازمان دادند. به خیال خود، دانشگاه، این سنگر علم و آگاهی را اشغال کرده و شعار وحدت حوزه و دانشگاه سردادند. در مدارس نیز بخش اعظم معلمان دلسوز را از کار برکنار و با سیاست گزینشی اپیدولوژیک، معلمان جدیدی به استخدام درآوردند.

رژیم اسلامی به دنبال "انقلاب فرهنگی" خونین اوایل حاکمیت خود و ایجاد تشکل های خودی در دانشگاه ها و سازماندهی حراست های امنیتی، بر این باور بود که سنگر آگاهی و علم را به زیر سیطره دین درآورده است. اما اکنون که ۳۰ سال از تسلط و حاکمیت دین بر مراکز آموزشی می گذرد و کنترل دانشگاه ها و مراکز آموزشی تماماً در دست دولت و یا نزدیکان دولت و دستگاه ولایت قرار دارد، بار دیگر مجبور به سازماندهی یک "انقلاب فرهنگی" دیگر می شوند. جنبش شکوهمند دانشجویی ۱۸ تیر ۷۸ اولین زنگ خطری بود که برای رژیم استبدادی به صدا درآمد و ناقوس شکست تسلط دین بر دانشگاه را به گوش همگان رساند. حضور گسترده دانشجویان و استادان و دانش آموزان در جنبش ضداستبدادی یک سال اخیر نشان داد که این نیروی عظیم و آگاه کشور، نمی خواهد بصورت سربازان چشم و گوش بسته حاکمیت استبدادی دین باشد. همین امر بر نگرانی سردمداران حکومتی افزوده است. آن ها به این صرافت افتاده اند که بدون تصفیه گسترده دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی نمی توان مانع این روند شد.

اما حاکمان اسلامی در این تلاش خود نیز با شکست مفضوحانه ای روبرو خواهند شد. منطق زندگی جدید به گونه ای است که جوانان را از خرافه ها بیزار می کند. این منطق دنیای مدرن را به نسل آینده ساز نشان می دهد. همین مدرنیته است که جنگی مدنی گسترده ای میان نسل جوان، میان دختران و پسران پر شور، با انواع و اقسام گشت های "منکراتی" و "عفت و عصمت" را دامن زده است. جنگی که استبداد دینی در آن قطعاً بازنده است. از سوی دیگر، دنیای امروز، دنیای ارتباطات جدید است. گرایش گسترده جوانان ایرانی به استفاده از کامپیوتر و موبایل زبان های خارجی، آن ها را با دنیای علم و آگاهی و دنیای مدرن مرتبط کرده است. علیرغم تلاش مذبحخانه پاسداران دین در قطع تقریباً کامل اینترنت در کشور، آنها نتوانسته اند ارتباط نسل جوان با دنیا را قطع کنند. امروزه پاسداران دین و جهل، حتی به زور سرنیزه نیز نمی توانند خرافات خود را به خورد جوانان کشور بدهند. خرافه های دینی در برابر روشنائی آگاهی های علمی روز به

## اعتراض معلمان اخراجی باید مورد حمایت قرار گیرد

ارژنگ بامشاد

روز یکشنبه هفتم شهریورماه ۱۳۸۹، به گزارش رسانه های دولتی پنجاه نفر از نمایندگان ۱۲۰ هزار معلم بازخرید شده سراسر کشور، که درمیانشان معلمان استان های سمنان، رشت و آذربایجان شرقی حضور داشتند در مقابل مجلس شورای اسلامی گردهم آمدند تا به این اقدام دولت اعتراض کنند. آن ها اعلام کردند که "آموزش و پرورش در سال های اخیر پس از طی مراحل گزینش و مصاحبه اقدام به استخدام قراردادی ۱۲۰ هزار معلم کرده بود که اخیراً به همه آن ها اعلام کرده که دیگر نمی توانند به کار خود ادامه دهند". این نمایندگان همچنین گفتند که: "آموزش و پرورش دلیل اخراج ما را برگزاری آزمون و استخدام مجدد معلمان اعلام کرده است".

اخراج یک باره ۱۲۰ هزار معلم قراردادی، از سوی دولت احمدی نژاد را باید ادامه سیاست پاکسازی محیط های آموزشی سراسر کشور دانست. حمله به معلمان، از ضعیف ترین حلقه، یعنی معلمان قراردادی، نشاندهنده راهبرد تازه دولت فاشیستی است که قصد دارد مراکز آموزشی را به اشغال خود درآورد. می دانیم که محمد بنیادی معاون پرورشی آموزش و پرورش تهران در ۲۱ تیرماه ۸۹ از اعزام "یک هزار روحانی" تحت عنوان "افسران جنگ نرم" به مدارس سراسر کشور خبر داده بود. در همین راستا حمید رضا حاجی بابایی در سوم مرداد ۸۹ گفته بود " امروز هیچ جا مهمتر از آموزش و پرورش برای کار فرهنگی نیست و هیچ چیز با اهمیت تر از آموزش و پرورش برای حاکمیت نیست." او سپس از حضور گسترده نیروهای بسیج در مدارس دفاع و در جمع اولین دوره آموزش سرمربیان درس آمادگی دفاعی بسیج مدارس اعلام کرده بود که: " باید به گونه ای عمل کنید تا حضور بسیج سازندگی در مدارس افزایش یابد و هم چنین اردوهای راهیان نور بیشتر شود". در راستای همین سیاست بود که وزیر آموزش و پرورش در ۲۳ تیرماه ۸۹ طرح آسپس ۵۰ هزار مدرسه قرآنی در سه سال آینده را نیز مطرح کرده بود. این جوهر دیدگاه دولت حاکم برای تحت کنترل درآوردن مدارس است. این سیاست تصفیه و اخراج و تجدید سازمان آموزش، بازوی دیگر همان سیاستی است که با شدت در دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی در جریان است. سیاستی که برکناری روسای نزدیک به ۲۰ دانشگاه و مرکز آموزشی و بازنشسته کردن نزدیک به ۹۰ نفر از اعضای هیئت های علمی را در بر گرفته و هم زمان دستگیری فعالین دانشجویی و ستاره دار کردن و محرومیت از تحصیل را برای فعالین دانشجویی با شدت به کار می گیرد.

علیرغم سیاست تهاجمی دولت در اخراج معلمان قراردادی و تلاش برای حاکمیت بسیج و حزب الهی ها بر مدارس، تجمع نمایندگان ۱۲۰ هزار معلم اخراجی، گام امیدبخشی برای سازماندهی مقاومت مؤثر در برابر این تعرض سازمان یافته است. این که ۱۲۰ هزار معلم سراسر کشور در شرایط سرکوب لجام گسیخته و بگیر و ببندهای روزانه توانسته اند نمایندگان خود را برگزینند و به تهران بفرستند، نشان از میزان آمادگی و قدرت مقاومت آن ها دارد. ممکن است معلمان اخراجی برای پیشبرد اهداف خود توانسته باشند از اختلافات درون حکومتیان بهره گرفته و از فرصت های ایجاد شده برای پیشبرد اهداف خود سود جسته باشند. با اینحال، این مقاومت، برای این که بتواند دولت مهاجم را به عقب نشینی وادارد و جلو تعرضات آن به محیط های آموزشی را بگیرد، می بایست مورد حمایت گسترده قرار گیرد. اولین نیرویی که لازم است حمایت گسترده ای را در این رابطه سازمان دهد، تشکل های صنفی معلمان سراسر کشور است. آن ها نیک می دانند که حمله دولت از حلقه ضعیف جامعه معلمان کشور، راه را برای پیشروی دولت بازتر خواهد ساخت. اگر امروز معلمان قرار دادی به راحتی اخراج شوند، فردا نوبت دیگر معلمان خواهد رسید تا با اتهام و انگ های گوناگون از قبیل "مکتبی نبودن"، "در خط ولایت نبودن"، " طرفدار جنگ نرم بودن"، "حمایت از جریان فتنه" و غیره اخراج شوند و جای خود را به معلمان بسیجی و "افسران جنگ نرم" بدهند.

اما حمایت جامعه گسترده معلمان سراسر کشور نیز هنوز کافی نیست. باید راهی جست تا نیروی کار و زحمت و همه آن هایی که در جریان اجرای حذف پارانها ها و اخراج های گسترده و تعطیلی مراکز تولیدی، به رده های پایین خط فقر رانده می شوند، به حمایت از معلمان اخراجی همت گمارند. اگر امروز نوبت معلمان است، فردا نوبت به پرستان می رسد و بعد به دیگر کارمندان ادارات دولتی. وقتی دولت ورشکسته نظامی - امنیتی توان تامین مایحتاج توده های مردم را ندارد، و سیاست فاشیستی بسیجی سازی و خودی سازی مراکز تحصیلی و علمی را در دستور قرار داده است، و با هدف آماده سازی کشور برای جنگ، اقتصاد جنگی را سازمان می دهد، باید در مقابل آن، مقاومت سازمان یافته و مؤثری ایجاد کرد. اکنون که بیداری بزرگ سراسر جامعه را فرا گرفته است، نباید اجازه داد که این تهاجم شبه فاشیستی که با حمله به حلقه های ضعیف آغاز شده است امکان موفقیت بیابد.

همه این فجاجیست زیست محیطی در دوران ما در حال وقوع پیوستن است. ولی این فجاجیست غیر قابل اجتناب نبودند. اگر به جای سرمایه داری، یک سیستم انسانی در جهان حاکم بود، می توانستیم از این فجاجیست جلوگیری کنیم. سیستم سرمایه داری که انگیزه و محرکه اصلی اش سود است در مقابل تخریب طبیعت بی اعتناست.

این سیستم بر اساس سوخت های کربنی توسعه و رشد یافته است. اعلامی نشان از آن دارد که ما به نقطه اوج استفاده از نفت رسیده ایم. سرمایه داری در سه قرن حاکمیت خود این گنجینه ارزشمند را تا حدود زیادی از بین برده است. آنها در جریان سوء استفاده از این منبع ارزشمند، کره زمین را به شدت آلوده کرده اند. در آوریل ۲۰۱۰ در یکی از مراکز استخراج نفت در خلیج مکزیک انفجاری روی داد. ورود روزانه نزدیک به ۸۰ هزار بشکه نفت به آبهای این خلیج فاجعه ای در ابعاد غیر قابل برآورد برای محیط زیست در این منطقه بود. حجم عظیمی از نفت به طول ۱۶ کیلومتر، عرض ۵ کیلومتر و عمق ۲۷۰ متر روی آب تهدیدی بسیار جدی برای تمامی موجودات زنده در سواحل لوئیزیانای آمریکا ایجاد کرد. پژوهش های دانشمندان در مورد علل انفجار چاه نفت نشان داد که کمپانی انگلیسی "بی پی" که سومین کمپانی بزرگ نفتی جهان محسوب می شود مسئول اصلی بروز این حادثه بوده است. این کمپانی به منظور صرفه جویی ۲۰ میلیون دلاری بسیاری از طرح های ایمنی را که توسط مهندسی برای جلوگیری از بروز چنین حوادثی طراحی شده بود، از پروژه حذف کرده بود. سیاست نئولیبرالی که توسط دولت اوباما دنبال می شود، آنچنان دست کمپانی های بزرگی چون بی پی را باز می گذارد که به خاطر کسب سود بیشتر چنین حوادث زیست محیطی را بچود می آورند.

اگر مردم زحمتکش این امکان را داشتند تا از طریق نمایندگان برگزیده خود اقتصاد برنامه ریزی شده ای را پیش ببرند، چنین فجاجیست محیطی در این ابعاد گسترده، هیچگاه وقوع نمی پیوست. تغییرات آب و هوایی ناشی از طبیعت حریص انسان ها نیست. رشد و پیشرفت تکنولوژیک به خودی خود پدیده بدی نیست. مشکل رشد در شیوه بدون برنامه ی سرمایه داری است که طرح هایش را بر اساس حسابگرایی های خودپسندانه به پیش می برد. مشکل نظام سرمایه داری است. مشکل دولت هایی در دنیا هستند که مدافع منافع کمپانی هایی هستند که بیشترین میزان آلودگی را تولید می کنند. بشریت برای پایان دادن به فاجعه زیست محیطی چاره ای ندارد جز آنکه اقتصاد با برنامه سوسیالیستی را جانشین سیستم سرمایه داری کند. شکست های پی در پی کنفرانس ها و گردهمایی های دولت های سرمایه داری، به وضوح نشان داد آندسته از فعالین محیط زیست که سعی می کنند در چهارچوب نظام سرمایه داری راه حلی ارائه بدهند، در واقع آب در هاون می کوبند. سرمایه داری را نمی توان سبز کرد. فعالین رادیکال محیط زیست برای پیشبرد اقدامات خود و رهایی از بتلاقی آلودگی های زیست محیطی چاره ای جز پیوستن به جنبش کارگری و سوسیالیستی ندارند.

اینجا سخن دایهانه مارکس بیش از همیشه جلوه می کند. مارکس در رابطه با حفظ محیط زیست و تحویل سالم آن به نسل بعدی گفت:

هنگامی که در مرحله عالی تر اقتصادی به گذشته نگاه می کنیم

مالکیت خصوصی توسط افراد خصوصی، همان قدر بی معنی جلوه

می کند که مالکیت یک انسان توسط انسان دیگر. حتی تمام جامعه

تمامی یک ملت، یا تمامی جوامع موجود در حال حاضر، مالک سیاره

ما نیستند. آنها تنها بخشی را تصاحب کرده اند. بشر می بایست آنچه را

در دسترس داشته است، در شرایطی به مراتب برتر و مناسب تر

به نسل بعد، و گذار کند.

خلاصه تزی های مربوط به این قسمت به قرار زیر است:

- ۱- سیستم سرمایه داری که بر اساس سود حد اکثر و رقابت ایجاد شده باید رشد کند. این سیستم یا رشد می کند یا هیچ چیز نیست.
- ۲- مقررات محدود کننده زیست محیطی دست و پای سرمایه داری را برای کسب حداکثر سود می بندد. سرمایه داری سعی می کند مقررات وضع شده توسط خودش را هم زیر پا بگذارد.
- ۳- گسترش نئولیبرالیسم و عقب کشیدن اقتصاد کینزی دست سرمایه داری را برای تهاجم به محیط زیست بیشتر باز کرد.
- ۴- این ها دلائل شکست کنفرانس هایی در چند سال اخیر بود که از طرف سازمان ملل برای رسیدن به راه حلی در جهت رفع آلودگی های زیست محیطی برگزار شده بود.
- ۵- برای کمک به محیط زیست و کم کردن هرچه بیشتر گازهای گلخانه ای چاره ای جز کمک گرفتن از یک اقتصاد کنترل شده سوسیالیستی نداریم. اقتصادی که به جای سود صاحبان کمپانی های بزرگ، سلامت کل جامعه را در نظر بگیرد.
- ۶- فعالان رادیکال محیط زیست اگر بخواهند قاطعانه در راه تمیز کردن محیط زیست گام بردارند، چاره ای ندارند جز اینکه به جنبش کارگری و سوسیالیستی برای از بین بردن مناسبات سرمایه داری بپیوندند.

## اهمیت پیکار مشترک و هماهنگ علیه دستگاه ولایت

بهر روز نظری

از هنگام خیزش جنبش ضد استبدادی مردم ما، دستگاه ولایت از اشکال و سطوح مختلفی از سرکوب برای حفظ موجودیت خود استفاده کرده است. در کنار اتکا همیشگی به خشونت و قهر فیزیکی، از جمله ضرب و شتم، بازداشت، شکنجه و اعدام، و تهاجم به تجمعات و راهپیمایی‌های مسالمت آمیز مردم؛ مجتمع نظامی - صنعتی حاکم بر ایران همچنین کوشیده است تا با به کار گرفتن تدابیر به اصطلاح "بازدارنده" از جمله ممنوعیت احزاب و تشکلات قانونی، سانسور رسانه ها، تنبیه شهروندان و محروم کردن آنها از حق تحصیل، حق اشتغال، حق مصاحبه با رسانه‌های برون مرزی، و تحمیل جریمه‌های نقدی، شعله جنبش مردمی را خاموش کند. تلاش همه جانبه رژیم برای بالا بردن هزینه اقدام مشترک و هماهنگ مردم ایران علیه بیعدالتی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود، اکنون و بیش از پیش تحت عنوان مقابله با "جنگ نرم" توجیه و پیش برده میشود.

در سیاست مقابله با "جنگ نرم" همه شهروندان ایرانی، از کارگران بیکار گرفته تا دانشجویان، از اساتید دانشگاه گرفته تا جوانانی که سلیقه موسیقی و لباسشان با ولی فقیه یکسان نیست، از شخصیت‌های سیاسی گرفته تا سکنیه آشنیانی، و غیره، دشمن نظام اسلامی تلقی میشوند. سیاست "جنگ نرم" با اعلام اینکه دانشگاه ها، پارک ها، مدارس، کارخانه ها، خیابان‌های ایران صحنه جنگ برای حفظ نظام ولایتی هستند، به بهانه ای برای پادگانی تر کردن ایران و گسترش تور امنیتی - نظامی دستگاه ولایت در ایران تبدیل شده است. این سیاست و تهاجم رژیم به تمامی عرصه‌های زندگی خصوصی و اجتماعی اما نتایج مطلوب و دلخواه رژیم را به بار نیاورده است. سیاست سرکوب رژیم هر چند با سخت تر کردن تجمعات بزرگ و با حمله به گردش اطلاعات در فضای مجازی و حقیقی بر اشکال مبارزاتی تأثیراتی داشته است، اما عوامل و زمینه‌های فرصت‌های سیاسی برای مقابله مردم با دستگاه ولایتی را از میان نبرده است. حتی میتوان گفت که سیاست جنگ نرم رژیم عوامل و زمینه‌های اقدام مشترک مردم علیه نظام اسلامی را گسترش خواهد داد. نگاهی به اعتراضات و تجمعات اخیر در ایران از جهاتی روشنگر هستند.

با وجود تلاش‌های رژیم برای گسترش فضای سرکوب و تلاش برای پاکسازی دانشگاه‌ها در آستانه سال تحصیلی جدید، اعتراضات دانشگاهیان و دانشجویان همچنان ادامه دارد. بعنوان مثال میتوان به حرکت شجاعانه جمعی از اساتید دانشگاه‌های خوزستان به بازداشت رئیس سابق دانشگاه جندی شاپور دزفول اشاره کرد. این اساتید در بیانیه ای ضمن اعتراض به فضای امنیتی دانشگاه‌ها اعلام کردند که "امسال در حالی که پیشواز سال جدید تحصیلی می رویم که فضای عمومی دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی در نامطلوبترین وضعیت خود در طی سالیان گذشته قرار دارد. مجموعه ای از سیاست های غلط و بر خاسته از اغراض خاص سیاسی که با انتقال دکتر کامران دانشجو از ستاد انتخابات کشور به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری قابل پیش بینی بود اکنون به شکل گسترده ای محیط های دانشگاهی را تهدید می کند."

پیش از این برکناری دکتر ثبوتی از ریاست دانشگاه زنجان اعتراضات وسیعی را در ایران بدنبال داشت. در کنار اینها باید به واکنش دانشجویان تهران به ملاقات جمعی از دانشجویان این دانشگاه با علی خامنه ای، اعلام همبستگی و حمایت سه گروه دانشجویی از شیوا نظر آهاری، و همچنین بیانیه جمعی از دانشجویان دانشگاه صنعتی بابل بدنبال اعتصاب غذای دانشجوی زندانی این دانشگاه، نیما نحوی، اشاره کرد. آنچه که در این حرکات اعتراضی قابل توجه است اقدام مشترک اساتید و دانشجویان حول مطالبات معین صنفی و مدنی از یکطرف، و استفاده موثر از ابزار انتشار بیانیه و نامه سرگشاده برای طرح درخواستها و نظرات خود از طرف دیگر است.

ورشکستگی اقتصاد ایران، بحران عظیم اقتصادی و کاهش چشمگیر و هر چه بیشتر سطح زندگی مردم، افزایش نرخ تورم و بیکاری و حذف یارانه ها، در عین حال عوامل و زمینه‌های رویارویی مردم با دستگاه ولایتی را افزایش داده اند. آخرین گزارشات حاکی از این است که تعدادی از معلمان استان‌های مختلف ایران در حمایت و به نمایندگی ۱۲۰ هزار معلم باز خرید شده در مقابل مجلس تجمع کرده اند. از میان دیگر تجمعات و اعتراضات کارگری در چند روز گذشته میتوان به اعتصاب و تجمع کارگران کیان تاپر، تجمع کارگران مخابراتی راه دور در شیراز، تجمع کارگران کارخانه آجر پزی سازمانیه و کارگران شهرداری منطقه یک آبادان اشاره کرد. محورهای اعتراضات کارگری در این حرکات دستمزدهای پرداخت نشده، حق کار و بیمه بوده اند. تجربه آزمایش حذف یارانه‌ها در استانهای گیلان، خراسان شمالی و ایلام همچنین نشان میدهد که رژیم از گسترش اعتراضات

و شورش‌های توده ای در هراس است. سیاست‌های امنیتی رژیم در عین حال اقدامی "پیشگیرانه" برای کاهش فرصت‌های مبارزاتی مردم علیه دستگاه ولایتی است.

اعتراضات اخیر اما نشان میدهند که سیاست سرکوب رژیم هر چند در محدود کردن اشکال معینی از مبارزه و سازمان دهی و خبر رسانی در جنبش مردم ما بی تأثیر نبوده اند، اما نه تنها نتوانسته شعله اعتراضات مردم را خاموش کند، بلکه حتی قادر به پاشیدن بذر یاس و ناامیدی در میان مردم نشده اند. اعتراضات مردمی نه حاکی از سرخوردگی، که تداوم مقاومت مردم ماست. جنبش مطالباتی زنان و مردان ایران همچنان ادامه دارد، و تجمعات و بیانیه‌های اخیر حاکی از شکل گیری شبکه‌های سازمانی و اشکال مختلف ارتباطی است که میتواند در تحکیم و متشکل کردن و هماهنگ کردن مبارزات مردم نقش برجسته ای ایفا کند. جنبش مطالباتی و مقاومت متداوم ایجاب می‌کند که بیش از پیش به سازمان دهی شبکه‌های سازمانی برپایه مناسبات و روابط صنفی و مدنی پرداخت. این شبکه‌ها میتواند نقشی قابل توجه در ریشه دارتر کردن اعتراضات مدنی و صنفی ایفا کنند. استفاده از اشکال مختلف ارتباطات و گردش اطلاعات در عین حال میتواند از اتکا یک جانبه به فضای مجازی و پخش اخبار مقاومت و اعتراضات مردم در بین اکثریت جمعیت ایران که از دسترسی به اینترنت محروم اند بکاهد.

### تعلیق مرتضوی کافی نیست؛

### رهبران نظام باید پاسخگو باشند و محاکمه شوند!

یوسف لنگرودی

روز یکشنبه گذشته - هفتم شهریور - بیش از دویست نفر از اعضای مجلس شورای اسلامی با انتشار بیانیه ای از تعلیق سعید مرتضوی توسط قوه قضاییه استقبال کرده و اظهار امیدواری کردند تا به فاجعه کوی دانشگاه نیز هر چه سریع تر رسیدگی شود. سعید مرتضوی کسی است که به عنوان یک آدمکش حرفه ای دستور کشتن بسیاری را در اسارت گاه های رژیم صادر کرده و دستش به خون فرزندان این مردم آلوده است و قبلا نیز نامش با شکنجه، تجاوز و قتل رساندن زهرا کاطمی خبرنگار کانادایی - ایرانی تبار در زندان اوین بر سر زبان ها افتاده بود.

در ماجرای اعتراضات خیابانی مربوط به تقلب انتخاباتی در سال گذشته، تعدادی از جوانان در یکی از این تظاهرات توسط نهادهای سرکوبگر حکومتی دستگیر و روانه بازداشتگاه کهریزک می شوند. در میان دستگیر شدگان، سه تن به اسمی امیر جوادی فر، محسن روح الامینی و محمد کامرانی در زیر شکنجه های وحشیانه کشته می شوند. با افشای این جنایت، ماجرای زندان کهریزک به یک رسوایی بزرگ بر علیه رژیم تبدیل می شود. حکومت در ابتدا تلاش کرد تا با مجازات دو نفر از کارکنان دون پایه بازداشتگاه کهریزک، قضیه را طوری فیصله دهد و سر صدا ها را بخواباند اما این اقدام رژیم، رضایت خاطر خانواده های جان باختگان و افکار عمومی را به همراه نداشت و آنان را قانع نساخت زیرا که آن ها کل نظام و مقامات ارشد آن را مسئول اصلی این جنایت می دانستند. پرونده این جنایت از نظر مردم نه تنها بسته نشده بود بلکه به عنوان یک پرونده قضایی در سطح ملی باقی ماند. حکومت باز هم برای انحراف افکار عمومی این بار از طریق قوه قضاییه وارد شد و با تعلیق سعید مرتضوی (دادستان سابق تهران) و دو تن از همکارانش در ارتباط با پرونده جنایت کهریزک، سعی کرده خود را از زیر ضرب خارج کند. نمایندگان مجلس اسلامی نیز که اغلب شان عمال جیره خوار رژیم ولایت فقیه هستند با پشتیبانی از این اقدام قوه قضاییه می خواهند به چشم مردم خاک بپاشانند و پرونده این جنایت را به همین سادگی ببندند.

آن ها همچنین می خواهند فاجعه کوی دانشگاه تهران نیز به همین طریق ماست مالی شود و از رهبر نظام می خواهند تا همانطور که پرونده جنایت کهریزک پیگیری کرده، به پرونده کوی دانشگاه نیز رسیدگی کند. در ماجرای فاجعه کوی دانشگاه تهران که دو روز پس از انتخاب ریاست جمهوری اتفاق افتاده بود، در بامداد بیست و پنج خرداد و تنها چند ساعت پیش از تظاهرات میلیونی معترضین به تقلب انتخاباتی، با یورش سازمان یافته نیروهای سرکوبگر و لباس شخصی ها به کوی دانشگاه، چند نفر کشته و تعدادی بسختی مجروح شدند. حکومت که در نمایش انتخاباتی باخته بود سعی کرد با یورش وحشیانه به کوی دانشگاه از مردم انتقام بگیرد.

اما این تلاش هماهنگ ارگان های حکومتی قبل از هر چیز نشان دهنده ترس آنان از جنبش ضد استبدادی مردم ایران است. آنان که می دانند مردم لحظه بقیه در صفحه : 8

# خواستگاری

جهان زنان

## یادواره ای از تابستان شصت و هفت: خواستگاری

م - پیوند

دو ماهی است که از اوین به قزل حصار منتقل شده‌ام. بیشتر زندانی‌ها حکم بالا دارند و عده‌ای هم زیر اعدام هستند. برخورد زندانی و زندانبان در اینجا با اوین متفاوت است. شاید یک علت آن این باشد که زندانبان اینجا را محلی می‌دانند که باید مدت طولانی در آن زندگی کنند. در حالی که در اوین به جز آنهایی که بلافاصله بعد از دستگیری اعدام می‌شدند بقیه تقریباً بالاتکلیف بودیم. برخورد زندانی‌ها در اوین بیشتر تهاجمی بود و مقررات را زندانبان خود تعیین و رعایت می‌کردند. بطور کلی برخورد زیادی بین زندانی و زندانبان پیش نمی‌آمد.

از اوین بلافاصله به بند 8 منتقل شدم. شنیدم در بند 4 وضع از اینجا بهتر و مقررات قابل‌تحملمتر است. حدود 25 نفر در اتاق در بسته بند زندگی می‌کنیم. مجاهدها در سلول‌های کوچک بند هستند و در سلول‌ها باز است. در یک سلول هم محکومین جرایم عادی به سر می‌برند.

مجاهدین هنوز توبه تاکتیکشان را شروع نکرده‌اند. بنابر این همه به همدیگر اطمینان دارند. روابط خوبی بین ما و مجاهدین وجود دارد و حاج داود مدام مواظب است که آنها با ما تماس نگیرند. گاهی آنها را نصیحت می‌کند: هر چه باشد شما بچه مسلمان هستید و فریب خورده‌اید. در توبه به روی شما باز است اما آنها کافر و نجسند.

همه بدون استثناء نماز می‌خوانند و یا تظاهر به نماز خواندن می‌کنند! صبح‌ها در اتاق ما را باز می‌کنند که بعد از نماز همراه با دیگر زندانبان سرود "خمینی ای امام" را بخوانیم!

هنوز این مسائل برایم جا نیفتاده و نمی‌دانم چرا و در چه شرایطی زندانبان به این وضعیت تن داده‌اند؟ بیشتر اوقات با چند تن دیگر از زندانبان بحث می‌کنیم. جای تعجب است که همه با هم در این مورد به توافق رسیده‌اند و حتی یک نفر هم از این قاعده مستثنی نیست.

روزها با مطالعه کتاب‌های محدودی که در بند است و یا با صحبت‌های دو یا چند نفره می‌گذرد. در اتاق ما روزی سه بار برای گرفتن غذا و... باز می‌شود. در هفته یک بار از حمام که در داخل بند است استفاده می‌کنیم. گاهی هم زندانبان دانسته‌های خود را به دیگران می‌آموزند. من و چند نفر دیگر با استفاده از حروف اسلاو که در آذربایجان شوروی مرسوم بود زبان آذری تمرین می‌کردیم.

مشغول تمرین هستیم که نگاهیان در بند ظاهر می‌شود و اعلام می‌کند که همه سریع بند را ترک کنند و به هواخوری بروند. باز هم یورش به بند و تفتیش و غارت آن چه که زندانبان برای خود ساخته‌اند تا دوران محکومیت را با آن سپری کنند. همه به تکلیف می‌افتنند و هرکس در صدد است هر چه را می‌تواند جاسازی کند و آن چه را خطرناک است به نحوی نابود کند. زمنه در بند می‌پیچد که نوشته‌های آذری را از بین ببرد. نمی‌دانم اطلاعات به چه طریقی به بند رسیده؟ اما هر چه هست به نظر می‌رسد منبع آن موثق باشد. بچه‌ها توصیه می‌کنند: دست‌نوشته‌های آذری را نابود کنیم. بعد از باز شدن در اتاق همه جلوی دستشویی به صف ایستاده‌ایم و در انتظار نوبت تا نوشته‌هایی را که ماه‌ها وقت صرف آن کرده‌ایم از بین ببریم. عده‌ای در حال حفظ کردن آنها هستند و سعی می‌کنند هر چه بیشتر به ذهن بسپارند. در این آشفته بازار زندانبان شروع به غرولند می‌کند که هر وقت اسم هواخوری می‌آید همه جلوی دستشویی صف می‌بندند.... کسی به غرولند او توجه نمی‌کند.

در هواخوری سعی می‌کنیم با بحث و نظرخواهی تا اندازه‌ای حدس بزنیم که منظورشان از هجوم این نوبت چیست؟ با این که هنگام ورود ما به بند تمامی وسایل ما را به دقت تفتیش کرده بودند همه فکرها متوجه گروه تازه وارد می‌شود. آنها فکر می‌کنند ممکن است به این گروه مشکوک شده باشند، کتابی یا چیزی از اوین به همراه آورده باشند. از آنجا که سلول‌های مجاهدها شامل تفتیش نشده است این فکر بیشتر تقویت می‌شود. اما مسأله زبان آذری را نمی‌توانیم حل کنیم. هر چه حدس و گمان است روی هم می‌ریزم و به نتیجه‌ای نمی‌رسیم. پایان هواخوری اعلام می‌شود و به بند برمی‌گردیم. برخلاف همیشه تفتیش سطحی بوده و درهم و برهمی زیادی به وجود نیامده است. مشغول برخی از کتاب‌ها در بند باقی مانده و وسایل هر ساکی در کنارش است. مشغول سروسامان دادن به اتاق می‌شویم که زمنه خواستگاری از آذری زبان‌ها در بند می‌پیچد.

اولین بار است که این واژه را در زندان می‌شنوم و نمی‌دانم منظور از آن چیست؟ اما احساس می‌کنم نباید چیز خوبی باشد چون برخی از زندانبان آذری زبان با شنیدن آن حالشان دگرگون شد و رنگ برخی از آنها پرید. علت اصرا زبانه‌ها به از بین بردن دست‌نوشته‌ها به زبان آذری هم معلوم شد. هم اتاقی‌هایم

توضیح دادند که واژه "خواستگاری" در واقع طنز تلخی است که در مورد کسانی به کار برده می‌شود که به آرمان و گروه خود خیانت کرده با رژیم همکاری می‌کنند و افراد گروه خود را شناسایی و اطلاعات لو نرفته را در اختیار رژیم قرار می‌دهند.

ساعتی بعد چشمم به جمال "خواستگار" روشن شد. ورود حاج داود را به بند اعلام کردند که به دنبالش کاروانی از پاسدارها روان بودند. یک نفر دیگر هم همراه آنها بود که جدای از چادر و مقنعه صورتش را زیر روپوش سیاه پنهان کرده بود. شاید او نمی‌خواست کسی او را بشناسد و شاید هم به دلیل شرم از کاری بود که انجام می‌داد. شاید نمی‌توانست چشم در چشم دوستان سابق خود بدوزد و به خیانت خود اعتراف کند. شاید هم اگر می‌توانست قفش را تغییر می‌داد و بلند یا کوتاه می‌کرد تا کسی نتواند او را بشناسد.

همه آذری زبان‌ها که خود می‌دانستند هنوز مسائل لو نرفته دارند و امکان شناسایشان از طرف خواستگار وجود دارد تا جایی که می‌توانستند چهره‌شان را زیر چادر پوشانند. ما هم برای هماهنگی با آنها تا آنجا که امکان داشت با چادر چهره مان را پوشانیدیم.

صدای خواستگار را کسی نشنید زیرا او فقط در گوش حاج داود پیچ می‌کرد و با هر پیچ پیچی حاج داود فردی را مورد خطاب قرار می‌داد و از او اسم و مشخصات می‌پرسید. با عده‌ای به پیشنهاد خواستگار بیشتر حرف می‌زد. او با لحن اهانت آمیزش که نشانگر روحیه لومپنی او بود به قربانبان می‌گفت: "چی شده امروز ما نامرحم شنیدیم و از ما رو می‌گیرید؟ هر روز که چادر به سرتان زار می‌زند و نصف سرتان بیرون است، امروز چرا روپوشان را قرص و محکم گرفته‌اید؟" وقتی جواب نمی‌شنید می‌گفت: چی شده زبانتان را خورده‌اید؟ و خودش از لودگی خودش می‌زد زیر خنده.

از آن جا که همیشه مسائل زندان پر از لحظه‌های متضاد بود و درد و شادی، یأس و امید، شکنجه و مقاومت در کنار هم پیش می‌رفت، این لحظه‌های دلهره‌آور نیز بعدها به لحظه‌های شادی بخش تبدیل شد. حاج داود از همه زندانبانی که خواستگار روی آنها انگشت می‌گذاشت اسم و مشخصات می‌پرسید. در میان زندانبان فردی بود که هم لهجه غلیظ آذری داشت و هم اسم فامیل او به یکی از شهرهای آذربایجان "شربلیان" منسوب بود. بعد از این که خودش را معرفی کرد حاج داود از او پرسید: "تو ترک هستی؟" او در حالی که صدایش به شدت می‌لرزید گفت: "نه حاج آقا ما اصلاً ترکی بلد نیستیم." حاج داود که در لودگی و تمسخر استاد بود در حالی که سعی می‌کرد لهجه آذری را تقلید کند گفت: "معلوم است، اگر قسم هم نمی‌خوردی از لهجه‌ات پیدا بود که ترک نیستی." در آن هنگام این حرف حاج داود و قهقهه خنده او چنان چندش‌آور بود و با سکوت مرگ زایی روبرو شد که خود حاج داود هم احساس ناامنی کرد و نگاهش را از زندانبان دزدید اما بعد از آن روز زندانبان با یادآوری آن، لحظات خوشی را گذرانند. به این ترتیب که شربلیانی در نقش خودش و یکی دیگر از زندانی‌ها در نقش حاج داود ظاهر می‌شد و سوال و جواب‌ها به همان شکل رد و بدل می‌شد و همه قهقهه می‌خندیدیم.

لحظه‌های مرگ آفرین و شوم خواستگاری گونی خیال تمام شدن ندارند. به نظر می‌رسد زمان متوقف شده است. به نظر می‌رسد چنه همه زندانبان کوچک شده است. اتفاقی که با حداکثر گنجایش 9 نفر 25 نفر را در خود جای داده است به نظر بزرگ می‌آید. انگار یک چهارم اتاق هم برای همه ما کافی است. با وجود فضای اضافی در اتاق احساس می‌کنم دیوارها به هم نزدیک می‌شوند. شاید می‌خواهند با نزدیک شدن به هم زندانبان را در خود پناه دهند و از شر زندانبانان و خاننین همراه آنها در امان نگه دارند. از همین روست شاید زمان هم متوقف شده تا چنین ننگی را ثبت نکنند.

خواستگار و حاج داود و همراهان بند را ترک کردند. سکوت مرگباری سراسر بند را فرا گرفته بود. مرغ شوم مرگ بالای سر زندانبان به پرواز در آمده بود. خواستگار قربانبان خود را در چنگال بیرحم زندانبان قرار داد.

بعد از "مراسم خواستگاری" با وجود تلاش یکی از زندانبان برای بازگرداندن روحیه به بند، بند نشاط پیشین خود را تا مدتی از دست داد. به محض روشن شدن بلندگو در انتظار شنیدن نام برگزیدگان روز خواستگاری بودیم. مرگ بر بند ما سایه افکنده بود. سرانجام بعد از یک هفته برگزیدگان خواستگار را از بند ما بردند و دیگر آنها را ندیدیم.

پانویس:

گاهی فکر می‌کنم آیا خواستگار آن روز امروز زنده است؟ چنانچه زنده است آیا به آن روزها می‌اندیشد که دیگران را قربانی کرد تا خود بماند؟ آیا تلاش کرده علل و عوامل این عمل غیرانسانی و خیانت آمیز خود را ریشه‌یابی کند؟ آیا او می‌تواند با خیال راحت به زندگی عادی خود ادامه دهد؟ یا کلبوس باران سبزش که به دست جلادان سپرد او را راحت نمی‌گذارد؟ آیا در میان این خواستگاران کسی شهامت این را دارد به این پرسش‌ها پاسخ دهد؟

\*\*\*\*\*

یادآوری: منظور از حاج داود دژخیم سرشناس رژیم در زندان قزل حصار می‌همان حاج داود رحمانی است که اکنون از مشاوران عالی‌رتبه حضرت آیه الله العظمی امام خامنه‌ای ولی امر مسلمین جهان!!! است. 25, 2010 تابستان a/67